



□ **محمدخانی:** اگر مایل باشید نخست از خودتان و زندگی علمی‌تان صحبت کنیم. شما در سال ۱۳۱۱ ش در قم متولد شدید. ایام کودکی و نوجوانی‌تان چگونه گذشت. از آن سالها چه خاطراتی دارید؟ البته ما با زندگی شما در کتاب نگاهی در آینه آشنا شده‌ایم که این کتاب در حوزه زندگی‌نامه‌نویسی از آثار ارزشمندی است که در دهه ۷۰ چاپ شده است. برای کسانی که کتاب را نخوانده‌اند نکاتی را بیان کنید.

■ **حدیدی:** همان‌طور که فرمودید و در کتاب نگاهی در آینه آمده من در پنجم آذر ماه ۱۳۱۱ در شهرستان قم و در خانواده‌ای مذهبی متولد شدم. پدر و مادرم هیچ کدام سواد نداشتند. در نتیجه آموزش و تعلیم و تربیت و مدرسه مشکلاتی داشت. در آن زمان هم، لااقل در قم، این طور رواج داده بودند که مدرسه‌های جدید بچه‌ها را بی‌دین بار می‌آورند. بنابراین پدر و مادرهای مذهبی از این که بچه‌هایشان را به مدرسه بگذارند، خودداری می‌کردند. پدر من هم که آدم متدینی بود مرا به مدرسه نگذاشت بلکه ابتدا نزد شایاجی فرستاد و بعد به مکتب، شایاجی زن میانسالی بود که حرکات و تنوین و اعراب و «عمّ جزء» را درس می‌داد. این مقدمات را که یاد می‌گرفتیم به مکتب می‌رفتیم و در مکتب قرآن را تا پایان می‌خواندیم. بعد به کتابهای دیگر

می‌پرداختیم، مثل نصاب الصببان و گلستان و بوستان که البته متناسب با سن بچه‌های هفت - هشت ساله نبود. چنان که سالها طول می‌کشید تا شاگردان مکتب معنای اشعار بوستان یا گلستان را بفهمند، آن هم در صورتی که تحصیلات خود را در حوزه‌های علمیه ادامه می‌دادند. حساب سیاق هم جزو درسهای مکتب بود. بعد از این که تحصیلات مکتبی به این صورت تمام می‌شد، والدین، اگر مایل بودند و امکاناتش را داشتند، فرزندان خود را به حوزه‌های علمیه می‌فرستادند. اما من علاقه بسیار داشتم که به مدرسه‌های جدید بروم و در این راه واقعاً مبارزه می‌کردم. ولی چون مجتهد محل که در مسجد همان محل نماز می‌خواند، گفته بود که مدرسه‌ها بچه‌ها را بی‌دین می‌کنند، پدرم از این که مرا به مدرسه بگذارد، خودداری می‌کرد. تا بالاخره من به روحانی دیگری که در همسایگی ما زندگی می‌کرد و مرد روشن‌ضمیر و خوش محضری بود متوسل شدم. اسمش شیخ محمدتقی امینی بود. خدا رحمتش کند. من، همراه پسرش حسین که همبازی بودیم، نزد او رفتم. او هم در جریان علاقه من به مدرسه قرار گرفته بود. به او گفتم می‌خواهم مدرسه بروم ولی پدرم مخالف است. او وعده داد که با پدرم در این باره صحبت کند. راهنمایی هم کرد که چون دیگر حساب سیاق به درد نمی‌خورد بهتر است من نزد پسرش - حسین - جمع و تفریق، یعنی مقدمات حساب جدید را بیاموزم تا در مدرسه وادارم نکنند که در کلاس اول بنشینم. به هر حال، شیخ محمدتقی توانست رضایت پدرم را جلب کند و من مدرسه رفتم. در مدرسه امتحان دادم. قرار شد از کلاس دوم

دبستان شروع کنم. چهارسال، یعنی از کلاس دوم تا ششم، در دبستان سنایی قم با کمال علاقه به تحصیل ادامه دادم. این علاقه به علت نظم و انضباطی بود که در آن مدرسه حکم فرما بود. مخصوصاً مدیر مدرسه آقای احمد اوحدی - خدایش سلامت بدارد - که آدم بسیار شایسته‌ای است، شاگردان را با انضباط بار می‌آورد. مدرسه، علاوه بر شش کلاس ابتدایی، دو کلاس دبیرستان هم داشت. صاحب امتیاز مدرسه هم روحانی خوشنام و خوش فکر مرحوم سیدعلی اکبر برقی بود، که در واقع یکی از نخستین مدرسه‌های جدید را در قم تاسیس کرده بود. در هر حال من چهارسال در آنجا تحصیل کردم. ششم ابتدایی تمام شد. شاگرد اول شدم و جایزه‌ای هم گرفتم. در طول این چهارسال تحصیل ابتدایی من در خانه با چند کتاب آشنا شدم. یکی از آنها جامع المقدمات بود که به برادر بزرگم تعلق داشت. من پیش خود امثله و شرح امثله را خواندم و با خواندن آنها به زبان عربی علاقه‌مند شدم. به همین دلیل بعد از ششم ابتدایی تصمیم گرفتم به مدرسه فیضیه بروم و تحصیلات قدیمه را ادامه بدهم. در مدرسه فیضیه دنباله جامع المقدمات را گرفتم و آن را به پایان رساندم. اما در همان دوره فکر کردم که درسهای دبیرستانی را هم بخوانم. آن موقع در قم کلاسهای شبانه وجود نداشت و فقط یک دبیرستان به نام حکیم نظامی در قم بود و من اگر می‌خواستم دوره دبیرستان را بدون این که به دبیرستان بروم، بخوانم طبعاً می‌بایست تنها خودم می‌خواندم و این کاری بود که کردم. یعنی درسهای دبیرستان را بدون کمک معلم و در حالی که درسهای عربی هم می‌خواندم، خواندم. جبر و هندسه و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

# گفت و گویا دکتر جواد حدیدی

## تلاشی بی نظیر

## در عرصه ادبیات تطبیقی

مثلثات و غیره. آن زمان هندسه فضایی هم داشتیم که حالا نیست، هیئت داشتیم که حالا نیست. اینها همه را خواندم و بحمدالله در دوره اول شاگرد اول شدم که جایزه‌ای هم گرفتم. اما در دوره دوم بامشکلاتی مواجه شدم که آنها را در جلد اول نگاهی در آینده شرح داده‌ام.

□ **محمدخانی:** آیا کتاب نگاهی در آینده جلدهای دیگری خواهد داشت؟

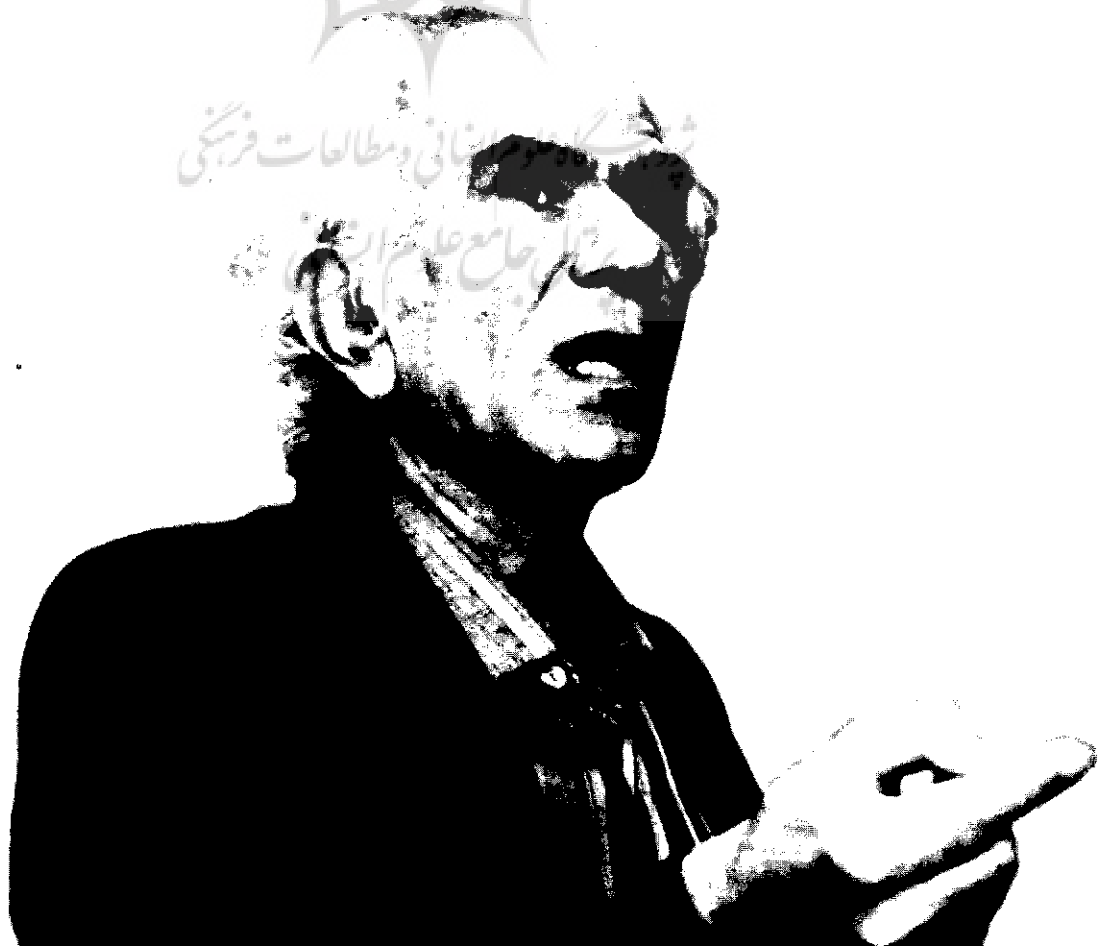
■ **حدیدی:** تا خدا چه خواهد. مشکلات به این صورت بود که چون می‌خواستم دروس سه سال را در یک سال بخوانم و به عنوان دانش‌آموز متفرقه در امتحانات شرکت کنم، برابر ضوابط آن دوره می‌بایست بیست و یک سال داشته باشم و حال آن که من هفده سال بیشتر نداشتم. البته قانون درستی نبود و برعکس می‌بایست دانش‌آموزان با استعداد را تشویق می‌کردند. ولی آن زمان فرض براین بود که دانش‌آموزان متفرقه مردودین دبیرستانها هستند و چون قانون دیگری بود که براساس آن هرگاه دانش‌آموزی سه سال در دبیرستان رد می‌شد، اخراج می‌شد پس می‌گفتند که داوطلبان متفرقه، موقع شرکت در امتحان پنجم متوسطه، باید بیست و یک سال داشته باشند و حال آن که من هفده سال بیشتر نداشتم و درسها را هم با آن همه مصیبت و زحمت خوانده بودم. بنابراین رفتم نزد رئیس فرهنگ قم، خدا رحمتش کند، مرحوم دولتشاهی بود، آدم بسیار خلیق و نیک نفسی بود. مشکل خود را با او در میان گذاشتم و به او گفتم که من درخواست کبر سن داده‌ام و تعهد می‌کنم که رای دادگاه را بیاورم. از او خواهش کردم

به من اجازه دهد در امتحانات شرکت کنم. اگر رای دادگاه را آوردم، مبنی براینکه بیست و یک سال دارم، خوب امتحاناتم به قوت خود باقی بماند و گرنه موضوع منتفی تلقی شود. او هم این تعهد را پذیرفت. بنابراین من خود را برای امتحان آماده کردم و روز هفتم خرداد ۱۳۲۸ رفتم به دبیرستان. ساعتی قبل از شروع امتحان رئیس دفتر دبیرستان احضارم کرد و گفت شما نمی‌توانید امتحان بدهید. گفتم چرا؟ گفت بازرس فرهنگ از تهران آمده و پرونده شما را دیده و گفته شما نمی‌توانید امتحان بدهید. خوب توجه بفرمایید، من که با آن همه زحمت و بدون معلم درس خوانده بودم با شنیدن این مطلب چه حالی پیدا کردم. پرسیدم این بازرس کیست؟ گفتند آقای بحرالعلومی است. گفتم کجاست؟ گفتند در یکی از آن کلاسهاست. رفتم در آن کلاس دیدم ایشان دارد صورتش را اصلاح می‌کند. آینه کوچکی جلوی تخته سیاه گذاشته بود و اصلاح می‌کرد. تصویر مرا در آینه دید. سلام کردم و گفتم: من فلانی هستم و شرح دادم که این طوری درس خوانده‌ام و تعهد داده‌ام و حالا هم قرار است از دادگاه رای کبر سن بگیرم. گفت هنوز که نگرفته‌ای. من هر چه اصرار کردم فایده نداشت. رفتم نزد رئیس فرهنگ. باز هم فایده نداشت. رفتم نزد رئیس دبستانی که در آن جا درس خوانده بودم و به من علاقه داشت، بی‌فایده بود. بالاخره از امتحان محروم شدم. ولی از پا نایستادم. چند نامه نوشتم به وزارت فرهنگ، جواب ندادند. تصمیم گرفتم بیایم تهران و وزیر فرهنگ را ببینم. در ذهن مجسم کنید، این قضیه مربوط به پنجاه و دو سال پیش است. من جوان هفده ساله‌ای

بودم، گیوه پا، بدون زلفه، بدون پیراهن یقه برگردان، یا یک دست کت و شلوار گشاد. امثال مرا در تهران بچه دهاتی می‌گفتند یا اگر احترام می‌گذاشتند می‌گفتند بچه شهرستانی. من با این هیئت آدم تهران و رفتم به وزارت فرهنگ که در خیابان اکباتان واقع بود. از در که وارد شدم سراغ وزیر را گرفتم. کارکنان نگاهی به سر تا پای من می‌کردند و خنده‌ای سر می‌دادند و می‌گفتند در ساختمان پایین‌تر است، جواب درستی نمی‌دادند. من هم می‌رفتم به ساختمان دیگر. تا بالاخره رسیدم به انتهای مجتمع وزارتخانه. وارد اتاقی شدم. بالاخره کارمندی که پشت میز نشسته بود نوشته بودند: ابراهیم جوانشیر. از او پرسیدم اتاق آقای وزیر کجاست؟ او هم به تمسخر گفت خودش را می‌خواهی یا اتاقش را. مرا مسخره می‌کرد، ولی من در وضعی نبودم که جسارت بکنم. گفتم خودش را می‌خواهم. گفت: چه کارش داری؟ صادقانه گفتم من بی کمک معلم درس خواندم، دادگاه رفتم و با این مشکلات مواجه شدم و حالا به این مرحله رسیده‌ام. او که ابتدا قصد تمسخر داشت ناراحت شد و گفت متأسفانه من کاری نمی‌توانم برایت بکنم. تو را هم به اتاق وزیر راه نمی‌دهند، ولی اتاقش آن جاست.

□ **محمدخانی:** وزیر که بود؟

■ **حدیدی:** مرحوم دکتر جزایری که در حق من خیلی بزرگواری کرد. رفتم به دفتر وزیر. رئیس دفتر وزیر که مرد میانسالی بود گفت: وقت گرفتی؟ من نفهمیدم منظورش چیست. گفتم: وقت چی؟ گفت: وقت ملاقات گفتم: نه. گفت: باید وقت ملاقات بگیرم. الان هم



آقای وزیر کمیسیون دارند. برو و هفته آینده بیا. من هم رفتم و ساده لوحانه هفته بعد برگشتم. باز هم گفت آقای وزیر کمیسیون دارند. من تصمیم گرفتم به هر صورت هست وارد اتاق وزیر شوم. اصرار کردم و گفتم من از شهرستان آمده‌ام و باید آقای وزیر را ببینم. آن مرد که مشغول پرکردن خودنویسش بود، ناگهان دستش را به شدت تکان داد و گفت: برو بابا! با این حرکت ناگهانی شیشه جواهر ریخت روی شلوارش. خم شد که شلوار خود را جمع و جور کند. من از این فرصت استفاده کردم و پریدم داخل اتاق وزیر. رئیس دفتر هم پوشه‌ای برداشت و جلوی شلوارش گرفت و دنبال من دوید. هر دو با هم داخل اتاق شدیم. وزیر نگاهی به پوشه و شلوار رئیس دفتر کرد و پرسید: چی شده؟ جواب داد: قربان از دست این پسره جعلق شیشه جواهر روی شلوارم ریخت. وزیر لبخندی زد و گفت: بفرمایید بیرون شلوارتان را عوض کنید. بعد رو به من کرد و پرسید: چه فرمایشی دارید؟ اما من رنگ به رو نداشتم. در عمرم سالتی به آن بزرگی و مبله‌ایی به آن زیبایی و شکمهایی به آن برآمدگی ندیده بودم. زبانم بند آمد. وزیر که متوجه حال من شده بود، به یک صندلی لهستانی که سمت چپ میزش نهاده بودند اشاره کرد و گفت: بفرمایید بنشینید. پس از لحظه‌ای دوباره پرسید: چه فرمایشی دارید؟ من هم داستان خود را به اجمال گفتم. وزیر، سوابق را از اداره کل امتحانات خواست و دستور داد از من برای شهریور ثبت نام کنند. امتحانات در دارالفنون برگزار شد و من بحمدالله در دوره دوم دبیرستان هم موفق شدم. تحصیلات دبیرستانی را به این کیفیت به موازات تحصیلات حوزوی در قم به پایان بردم و تحصیلات حوزوی را تا معالم الاصول ادامه دادم. معالم الاصول که تمام شد برای امتحانات ششم ادبی به اراک رفتم.

□ **محمد خانی:** قم آن موقع ششم ادبی نداشت؟  
 ■ **حدیدی:** خیر نداشت. رفتم اراک و در دبیرستانی که آن زمان دبیرستان پهلوی نامیده می‌شد امتحان دادم و الحمدالله قبول شدم. آن گاه می‌بایستی تصمیم می‌گرفتم که آیا درسهای حوزوی را ادامه بدهم یا بروم دانشگاه. به دلایلی تصمیم گرفتم به دانشگاه بروم.

□ **محمدخانی:** شما آن موقع فرانسه را خودتان یاد گرفتید یا با کمک کسی؟

■ **حدیدی:** در ششم ابتدایی روزی یکی از همکلاسی‌هایم که هنوز با هم رفت و آمد داریم، یک برگ کاغذ با خود آورد که الفبای فرانسه روی آن نوشته شده بود. نویسنده الفبا دبیر ریاضیات دبیرستان حکیم نظامی بود که نزد خانواده آن همکلاسی به عنوان مستأجر زندگی می‌کرد. من آن برگ را از او گرفتم و به منزل بردم و از روی آن تمرین کردم. این نخستین درس من از زبان فرانسه بود. به هر حال تصمیم گرفتم دانشگاه بروم. ابتدا می‌خواستم پزشکی بخوانم. ولی پزشکی مشکلاتی داشت. چون وضع مالی ما خوب نبود و پزشکی هم خرجش زیاد بود. بنابراین خود را برای شرکت در مسابقه ورودی رشته فلسفه آماده کردم. اما در تیرماه ۱۳۳۰ که آمدم در رشته فلسفه ثبت نام کنم، گفتند که امسال برای کلاس اول رشته فلسفه دانشجویی نمی‌پذیرند. ملاحظه می‌فرمایید؟ می‌خواستم پزشکی بخوانم، نشد؛ می‌خواستم فلسفه بخوانم، نشد. بالاخره بعد از تأمل بسیار زبان فرانسه را انتخاب کردم و خوشبختانه در امتحانات مربوط، که در شهریور ماه برگزار شد، قبول شدم.

□ **محمدخانی:** استادان رشته فرانسه چه کسانی بودند؟

■ **حدیدی:** واقف‌ش این است که من از درسهای

از راست: علی اصغر محمدخانی، ابوالحسن نجفی، جواد حدیدی، محمد خوانساری و نصرالله پورجوادی

رتال جامع علوم انسانی

خانم امینه پاکروان بیش از دروس دیگر استادان استفاده کردم. البته دکتر سپهبدی، دکتر بروخیم، خانم نفیسی و خانم آندریو هم بودند، ولی خانم پاکروان و خانم نفیسی خیلی به دانشجویان توجه می‌کردند.

□ **نجفی:** می‌دانید خانم نفیسی خانم همان وزیری بود که پیش او رفتید؟

■ **حدیدی:** عجب پس من مورد اکرام هر دو قرار گرفته‌ام، زن و شوهر. ایشان فوت کرده‌اند؟

□ **نجفی:** بله هر دو فوت کرده‌اند.

■ **حدیدی:** خانم پاکروان معلم بسیار خوبی بود. روزی مشکلی داشتم درباره عبارتت از لاپتیس که فرانسه آن چنین می‌شود:

"Tout est pour le mieux dans le meilleur des mondes possibles."

از هر کس پرسیدم، نتوانست مسئله را چنان که من بفهمم توضیح دهد.

□ **نجفی:** از کدام استادها پرسیدید، از استادان زبان فرانسه؟

■ **حدیدی:** بله. پاییز بود، خانم پاکروان به دیوار تکیه داده بود، رو به آفتاب. من هم همین‌طور که آمدم رد بشوم ایشان را دیدم و مسئله را پرسیدم. ایشان با فصاحت تمام برای من توضیح داد که این عبارت شعار فلاسفه خوشبین است که می‌گویند: «همه چیز به بهترین شکل در بهترین دنیاهای ممکن آفریده شده است». مضمونی مشابه مضمون این شعر شبستری: جهان چون چشم و خد و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست



□ **محمدخانی:** می‌خواهیم که به تحصیلات خود در کشورهای اروپایی اشاره‌ای کنید.

■ **حدیدی:** در سال ۱۳۳۳ لیسانس گرفتم و چون شاگرد اول هم شده بودم می‌توانستم برای ادامه تحصیل به اروپا بروم. این امتیاز را هم داشتم که محل کارم را خودم انتخاب کنم، و من مشهد را انتخاب کردم. دوسالی در مشهد بودم به عنوان دبیر دبیرستانها و بعد همان‌طور که عرض کردم چون شاگرد اول شده بودم برای ادامه تحصیل به اروپا اعزام شدم و تحصیلات بعد از لیسانس را در سوئیس و فرانسه گذراندم.

□ **نجفی:** آقای دکتر حدیدی، کاری که شما در زمینه ادبیات تطبیقی انجام داده‌اید، یعنی آنچه با نوشتن کتاب از سعدی تا از آگون عرضه کرده‌اید نه تنها در ایران بی‌سابقه و بی‌نظیر است، بلکه معادل آن را در جاهای دیگر و برای ادبیات کشورهای دیگر جهان نیز شاید نتوان یافت. شما تنها به بررسی تأثیر یک شاعر یا نویسنده ایرانی در آثار فلان شاعر یا نویسنده فرانسوی اکتفا نکرده‌اید، بلکه تأثیر ادبیات فارسی را در طول چهار قرن ادبیات فرانسه (از آغاز قرن هفدهم تا تقریباً پایان قرن بیستم، یعنی مهم‌ترین دوران ادبیات فرانسه) در کلیه آثار منظوم و منثور این چهار قرن مورد بررسی دقیق قرار داده‌اید. پیش از شما البته کوششهایی در زمینه ادبیات تطبیقی در ایران انجام گرفته بود، اما این کوششها یا در بحث تئوری و بیان کلیات بود یا در زمینه مقایسه گوشه‌ای از ادبیات فارسی با گوشه‌ای از ادبیات کشورهای دیگر (مثلاً مقایسه بعضی از شخصیتها یا وقایع شاهنامه فردوسی با بعضی از شخصیتها و وقایع ایلیاد همر یا فلان اثر شاعر اروپایی دیگر).

پایه‌گذار ادبیات تطبیقی در ایران بانو فاطمه سیاح بود که تدریس این درس را چند سال پیش از ۱۳۲۰ (و اگر اشتباه نکنم از سال ۱۳۱۷) تا سال ۱۳۲۶ برعهده داشت.

در سال ۱۳۲۶ من هم که تازه دانشجوی دانشگاه شده بودم در کلاس درس او حاضر می‌شدم. درس او برای رشته‌های زبانهای خارجی و ادبیات فارسی اختیاری بود و عده بسیاری از دانشجویان این درس را انتخاب کرده بودند. فاطمه سیاح کلیات مسائل ادبی را مطرح می‌کرد (موضوعات متفرقی مانند رمانتیسیم و رئالیسم، سنت و بدعت در ادبیات، شیوه‌های نقد ادبی، سیر حماسه به سوی رمان، مضامین جاوید و مضامین روزانه در ادبیات جهان و جز اینها) و به ادبیات تطبیقی به مفهوم دقیق کلمه، یعنی تأثیر ادبیات یک کشور در کشور دیگر، کمتر می‌پرداخت یا شاید فرصت نکرد که به آن بپردازد، زیرا متأسفانه در میانه همان سال درگذشت و نتوانست بحث خود را به پایان برد. درسهای او در کتابی منتشر نشد و بعدها تقریرات او از میان یادداشتهای بعضی از دانشجویان همراه با مقالاتی که در نشریات مختلف چاپ کرده بود در مجلدی منتشر شد. (دکتر فاطمه سیاح، نقد و سیاحت مقاله‌ها، سخنرانیها، مصاحبه‌ها و تقریرات درسی، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۵۴). ناگفته نماند که بخشی از مهم‌ترین آثار فاطمه سیاح به صورت مقالاتی است که به زبان فرانسه نوشته و اغلب آنها در روزنامه فرانسوی زبان Journal de Tehran منتشر شده است. این مقالات هنوز در کتابی تدوین و ترجمه نشده است.

در سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸، یعنی سه دوره پیاپی، تدریس ادبیات تطبیقی در دانشکده ادبیات اصفهان برعهده من بود. در آن زمان با همه جست‌وجوهایم نتوانستم نوشته معتبری در این زمینه، حتی به صورت مقاله، به زبان فارسی بیابم و خواندن آن را به دانشجویان توصیه کنم. ناچار من هم مثل استادان دیگر به تقریر شفاهی به دانشجویان یا به صورت «جزوه» اکتفا کردم (خلاصه‌ای از این جزوه بعداً به صورت مقاله‌ای در مجله آموزش و پرورش منتشر شد). چندی بعد جست‌وجوهایم

مرا به عنوان نوشته‌ای راهنمایی کرد: «تأثیر ادبیات ایران در فرانسه» از دکتر جواد حدیدی که در سال ۱۳۴۶ در مشهد منتشر شده بود. آیا مقاله بود یا کتاب؟ نمی‌دانم. به هر حال نتوانستم آن را به دست بیاورم، ولی نام شما در خاطر من مانده بود تا وقتی که در سال ۱۳۶۱ در مرکز نشر دانشگاهی با شما آشنا و همکار شدم و دانستم که شما تا آن زمان (و همچنین در سالهای بعد در مجله لقمان) در موضوع ادبیات تطبیقی علاوه بر رساله دکتریتان (اسلام از نظر ولتر) مقالات متعددی به زبان فرانسه نوشته‌اید و تأثیر ادبیات فارسی را در ادبیات فرانسه بررسی کرده‌اید. همین مقالات پایه‌گذار تحقیق بی‌نظیری شد که با عنوان از سعدی تا از آگون به صورت کتاب پرحجمی در سال ۱۳۷۳ منتشر شد که همان‌طور که اشاره کردم، تأثیر ادبیات فارسی را در طول چهار قرن ادبیات فرانسه مورد بررسی قرار می‌داد. شما در این کتاب بی‌مانند فقط به تحقیقات خود اروپاییان در این زمینه اکتفا نکرده‌اید بلکه مهم‌تر از آن، کلیه آثار شاعران و نویسندگان طراز اول و حتی طراز دوم ادبیات فرانسه را از آغاز قرن هفدهم قدم به قدم تقریباً تا پایان قرن بیستم دنبال کرده‌اید و تأثیر ادبیات فارسی را، چه به صورت غیرمستقیم، یعنی از طریق ترجمه این آثار، و چه به صورت مستقیم، یعنی از طریق زبان فارسی، در نوشته‌های آنها بررسی کرده‌اید و برای این کار حتی به آثار منتشر نشده آنها، محفوظ در کتابخانه ملی پاریس (مثلاً مکاتبات آندره شنیه، شاعر فرانسوی نیمه دوم قرن هجدهم) رو آورده‌اید یا از میان یادداشتهای روزمره بعضی از این نویسندگان، چاپ شده یا نشده، یا از خلال تصحیحاتی که مثلاً شاعر و نویسنده بزرگی چون ویکتور هوگو مرتباً در چاپهای مجدد آثار خود انجام داده است با مراجعه به خود این چاپها استخراج کرده‌اید و بنابراین شاید نکته ناگفته باقی نگذاشته باشید.



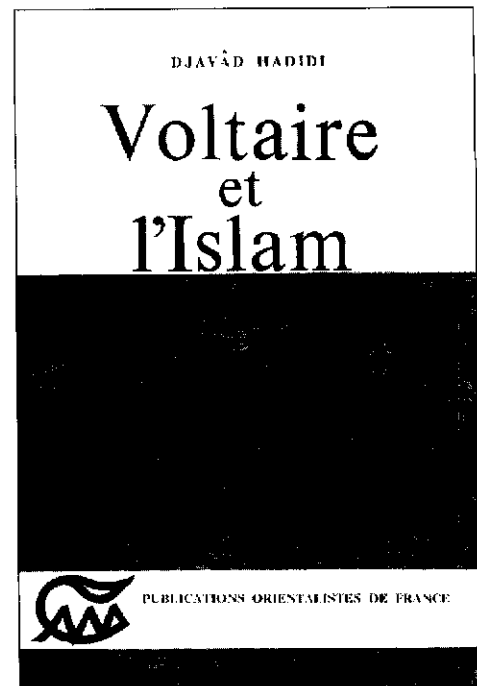
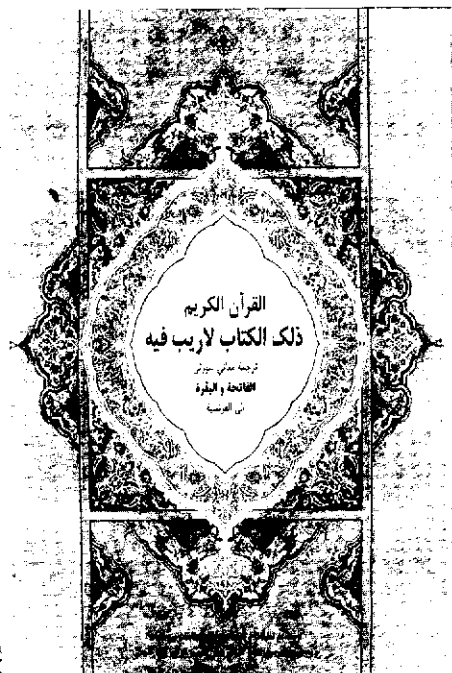
گمان نمی‌کنم که کار شما حتی در کشورهای دیگر نظیر داشته باشد. البته کتابها و مقالات متعددی به زبانهای غربی می‌توان یافت که در آنها مثلاً تأثیر دانتیه را در ادبیات انگلیسی یا تأثیر شکسپیر را در ادبیات آلمان یا تأثیر شعر ادگار آلن پو امریکایی را در شعر بودلر و مالارمه فرانسوی یا تأثیر شاعران رمانتیک آلمانی را در شاعران رمانتیک فرانسوی و جز اینها بررسی کرده‌اند. ولی نشنیده‌ام که در کتابی تأثیر یک دوره کامل ادبیات یک کشور را در کشور دیگر با استقصای تام مورد بررسی قرار داده باشند.

اینها را گفتم برای اینکه شما درباره شیوه کارتان و درباره این کتاب بسیار معتبر صحبتی بفرمایید.

■ **حدیدی:** خیلی ممنونم از این همه حسن نیت و محبت شما. این مطلب را از زبان کسی می‌شنوم که از هر جهت به او اعتقاد دارم. بسیار ممنون و متشکرم. خدمتتان عرض شود همان‌طور که فرمودید در ایران اولین بار مرحوم فاطمه سیاح در ۱۳۱۷ درسی را شروع کرد به اسم «سنجش ادبیات» که تا ۱۳۲۶ تدریس آن ادامه یافت. و باز همان‌طور که فرمودید این درس جنبه بررسی تأثیر و تأثر نداشت بلکه بیشتر جنبه مقایسه و تطبیق داشت. در ۱۳۲۶ که آن مرحوم به علت سکت قلبی در سن ۴۵ سالگی درگذشت، مرحوم دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران، درباره ایشان گفت که تدریس ادبیات تطبیقی مستلزم اطلاع از ادبیات چند کشور است و ما پس از فوت مرحوم فاطمه سیاح کسی را نداریم که واجد این شرایط باشد. به این دلیل کرسی «سنجش ادبیات» از امروز تعطیل می‌شود. وضع همچنان بود تا آن که در ۱۳۴۶ درس مذکور دوباره تحت همان عنوان «سنجش ادبیات» برای رشته ادبیات فارسی برقرار گردید. از دو سه سال پیش از آن من تحقیقات خود را

درباره ادبیات تطبیقی شروع کرده بودم. بنابراین تدریس آن در دانشکده ادبیات مشهد براساس تصمیم شورای گروه زبان و ادبیات فارسی به من واگذار شد. کلاس به گونه‌ای عجیب مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت، یعنی نه تنها دانشجویان رشته ادبیات فارسی بلکه دانشجویان رشته‌های دیگر، مانند تاریخ و جغرافی و زبانهای فرانسه و انگلیسی هم در آن شرکت می‌کردند. سالن بزرگی داشتیم که حدود ۲۵۰ نفر جا می‌گرفت و من ناگزیر می‌شدم بلندگو دست بگیرم و بروم وسط سالن تا دانشجویان صدایم را بشنوند. اولین بار بود که از تأثیر فرهنگ فارسی بر فرهنگ فرانسه سخن گفته می‌شد و به دل دانشجویان می‌نشست. بعدها دو واحد درس «تحقیق در ادبیات معاصر جهان» نیز در دوره فوق لیسانس بر آن اضافه شد. آشنایی من با برخی از استادان فعلی زبان و ادبیات فارسی که در آن تاریخ دانشجوی بودند، از همین جا آغاز شده است. باید اضافه کنم که من به استاد نجفی بسیار مدیونم. به این کیفیت که وقتی مشغول تدوین کتاب از سعدی تا آراگون بودم، ایشان داوطلبانه همه دستخط را خواندند و با اشتیاق هم خواندند. یعنی هر دفعه که به مرکز نشر دانشگاهی می‌آمدند می‌پرسیدند که اگر چیزی نوشته‌ام بدهم ملاحظه بفرمایند. می‌خواندند و همیشه نظر می‌دادند و نظریاتشان هم مثل همیشه صائب بود و من در اغلب موارد نظریاتشان را اعمال کردم. این که عرض می‌کنم در اغلب موارد، برای این است که اگر در بعضی جاها اشتباه کرده باشم، گناهش به گردن ایشان نباشد. کتاب حاصل سی سال کار است. به این صورت که در زمستان ۱۳۴۳ قرار شد مجله‌ای در دانشکده ادبیات مشهد تأسیس شود با مسئولیت و صاحب امتیازی بنده. آن زمان صاحب امتیاز و مدیر مسئول یک نفر بود. بنابراین امتیاز و مسئولیت مجله از طرف وزارت فرهنگ به بنده واگذار

شد و من توانستم نخستین شماره مجله را در بهار ۱۳۴۴ منتشر کنم. فکر کردم که خود نیز مقاله‌ای برای درج در مجله بنویسم. ابتدا تصمیم گرفتم درباره تأثیر ادبیات فرانسه بر ادبیات فارسی کار کنم. پس به مطالعه پرداختم. یکی دو سالی هم در این زمینه کار کردم و هم‌اکنون یادداشت‌های زیادی از آن دوره دارم. اما بعد منصرف شدم. به این دلیل منصرف شدم که دیدم اولاً تأثیر ادبیات غربی بر نوپردازها عظیم است، حتی در بزرگ‌ترین آنها. البته چنین نیست که اگر شاعری از شاعر دیگری مضمونی را اقتباس کرده باشد این اقتباس حتماً جنبه کاهنده داشته باشد. نه چنین نیست. اغلب شعرای بزرگ از یکدیگر اقتباس کرده‌اند. این را از این جهت عرض کردم که در این بررسی‌ها بر من ثابت شد که نیما سخت تحت تأثیر سمبولیستها و رمانتیکها بوده و شاملو تحت تأثیر شاعران سوررئالیست فرانسوی به خصوص آراگون. البته می‌دانیم که خود آراگون هم از جامی و عطار و مولوی تأثیر پذیرفته است. این ایرادی ندارد. شاعران خلاق به هر حال آثاری نو و اصیل می‌آفرینند. هرچند از دیگری اقتباس کرده باشند. خوب، شاملو هم از آراگون و دیگران اقتباس کرده است. این ایرادی ندارد. آنچه ایراد دارد تقلید صرف و بدون اصالت از نویسنده یا شاعری دیگر است. مثلاً در یکی از سالهای قبل از انقلاب نمایشنامه‌ای در تالار رودکی اجرا شد که تالار را به آشوب کشانید. تماشاگران هر چه دم دستشان بود پرت کردند به سمت نویسنده و بازیگران. خبرنگاری از نویسنده پرسید که این چه نمایشنامه‌ای بود که شما به نمایش گذاشتید؟ نویسنده پاسخ داد: ما می‌خواستیم خودمان یک نمایشنامه واقعی ببینیم و دیدیم. باری این عبارتی است که عیناً ترستان تزارا، رهبر دادائیستها گفته است. روزی دادائیستها اعلام می‌کنند که آخرین نمایشنامه خود را در تئاتر شهر روی صحنه خواهند آورد و بازیگران



بعد از پایان نمایش خودکشی خواهند کرد. چون موضوع خودکشی روی صحنه در میان بود، عده زیادی برای تماشا هجوم آوردند. هنگام نمایش پرده اول، یکی از بازیگران جلوی صحنه آمد و عبارتی بی ربط گفت. سپس پرده کشیده شد. بعد از چند دقیقه بازیگر دیگری آمد و سخنانی گفت که نمی توان بر زبان آورد. بار سوم که سخنان رکیک تری گفته شد، هرکسی هرچه آورده بود، از ساندویچ و گوجه فرنگی و تخم مرغ، به سوی بازیگران پرتاب کرد. وضع چنان آشفته شد که پلیس مجبور به دخالت شد. آن گاه از صاحب نمایشنامه پرسیدند این چه جور نمایشی بود؟ وی همان جوابی را داد که در بالا عرض کردم. گفتند: پس خودکشی چه شد؟ پاسخ دادند که ما خودکشی ادبی کردیم. دیگر دادائیسیم وجود نخواهد داشت و واقعاً هم دادائیسیم از آن پس (۱۹۲۱) از هم پاشید و بیشتر دادائیسها به مکتب سوررئالیسم پیوستند. از سوی دیگر، ادگار آلن پو، شاعر آمریکایی می گوید شعر واقعی شعر است که برای همه حواس پنجگانه قابل درک باشد، یعنی گوش بشنود، چشم ببیند، ذائقه بچشد، دست لمس بکند و شامه ببوید. به عبارت دیگر شاعر باید هم موسیقی دان باشد و هم نقاش و مجسمه ساز... به دنبال ترجمه آثار پو به وسیله بودلر و مالارمه، برخی از شاعران فرانسوی کوشیدند چنین اشعاری بسرایند. فرض کنید کسی کلمه ترشی یا لیموترش را زیاد تکرار کند. طبعاً ممکن است شنونده احساس کند که دهانش آب برآورده است. یا ممکن است شاعری توانا صحنه ای را چنان توصیف کند که خواننده شعر آن صحنه را عیان ببیند. باری، یکی از نوپردازان ایرانی شعری سروده که سه بیت آن چنین است:

خر

طو

مفیل

با او مصاحبه کرده بودند که این چه جور شعری است؟ پاسخ داده بود که من در این شعر سه هنر مختلف، موسیقی و نقاشی و مجسمه سازی را با هم درآمیخته ام! ملاحظه می فرمائید اینها تقلید صرف است و هیچ اصالت و ابتکاری در آنها نیست. اما اظهار چنین مطلبی در جو سی و پنج سال پیش عوارض بسیار همراه داشت.

■ **محمدخانی:** ادگار آلن پو در آن زمان مستقیماً این تأثیر را داشته یا کسانی که در ایران بودند این افکار را از فرانسه می گرفتند؟

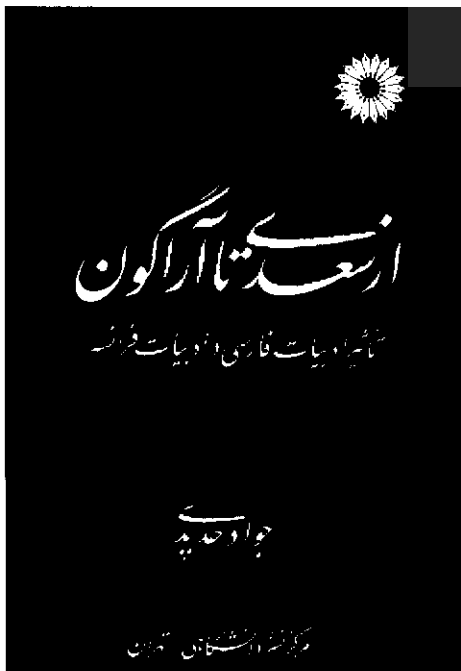
■ **حدیدی:** نه غیرمستقیم بود. من برای این که تأثیر ادبیات فرانسه را بر ادبیات فارسی بررسی کنم ناچار بایستی دنبال این می رفتم که ببینم سمبولیسم و سوررئالیسم خود از کجا متأثر شده اند، در این جست و جو معلوم شد که ادگار آلن پو، والت ویتمن، امیلی دیکنسن و فلاسفه و شاعران ترانساندانتالیست (Transcendentalistes) در پیدایش سمبولیسم و شعر نوی فرانسه تأثیر بسیار برجا نهاده اند. در هر حال مجموعه ای از عوامل موجب شد که من از بررسی تأثیر ادبیات فرانسه بر ادبیات فارسی چشم پیوشم و به عکس آن بپردازم، یعنی تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه را بررسی کنم و این موضوعی بود که تا آن تاریخ هیچ اطلاعی از آن نداشتم. ولی بسیار زود متوجه شدم که در دریایی عظیم غوطه ور شده ام. خوشبختانه فرصتهای مطالعاتی متعدد هم پیش آمد و من توانستم تحقیقات خود را در دانشگاه سربین و یا کتابخانه ملی پاریس ادامه دهم. بر این همه باید حاصل سی سال تدریس تاریخ ادبیات فرانسه را هم افزود.

■ **پورجوادی:** حالا آقای دکتر همان طور که اشاره

فرمودید این تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه به تعبیر خودتان دریایی بود. به هر حال یک محقق وقتی که سالها در زمینه ای کار می کند و کتابی می نویسد البته در همان لحظه فکر می کند که تا آن جا که می توانسته کاری را که لازم بوده، انجام داده است. ولی شاید در پس ذهنش چیزهای دیگری را در نظر بگیرد، چون می بیند که دیگر آن مسیر را جلوی روی خودش دیده و راهی را رفته و راهی را در پیش دارد، بالاخره جایی تصمیم می گیرد که در این جا باید متوقف بشوم. به خصوص بعد از چند سالی ممکن است به عقب نگاه کند و بگوید که خوب باید این کارها را هم انجام داد. آیا در مورد این کتاب هم همین طور است؟ یعنی شما فکر می کنید که از این به بعد دیگران می توانند این کار را دنبال بکنند یا خودتان؟ آیا این کار برای تحقیق جا دارد؟ یعنی شما فکر می کنید که کار را تمام کرده اید یا معتقدید که هنوز خیلی کارهاست که باید انجام بگیرد؟

■ **حدیدی:** در مورد قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم می توانم بگویم که در کلیات مسائل تقریباً کار تمام است. زیرا در قرون هفدهم و هجدهم نویسندگان چندان متعدد نبودند که در قرن بیستم. در قرن نوزدهم متعدد بودند ولی بیش از صد سال از آن دوره گذشته و آثار همه آنان بررسی و نقد شده است. اما در قرن بیستم ادبیات فرانسه وسعت عظیمی پیدا کرد. در جهات مختلف. و بعد توجه بفرمایید که من سی سال از قرن بیستم را صرف این کار کردم. بیست سال هم از تاریخی که این کار انجام شده گذشته است. پس در واقع من پنجاه سال از قرن بیستم را پشت سر دارم که درباره آن چندان کاری نکرده ام. از طرف دیگر، کارکرد ادبی قرن بیستم هنوز برای خود فرانسویان هم کاملاً روشن نشده است. چون تاریخ هر دوره را لااقل باید پنجاه سال بعد از آن دوره نوشت. امروز وقتی ما می خواهیم تاریخ ادبیات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز علوم انسانی



فرانسه را در قرن بیستم بررسی کنیم، یا نویسندگان بسیار متعددی رو به رو می‌شویم. ولی شاید پنجاه سال دیگر بیش از یک سوم آنان نتوانسته باشند از صافی تاریخ بگذرند. بنابراین، من هرگز ادعا نمی‌کنم که همه نویسندگان قرن بیستم را مطالعه کرده‌ام. آنچه می‌توانم بگویم این است که مجموعاً ۹۴ شاعر و نویسنده در کتاب سعدی تا آراگون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. البته می‌توان مسائل مطرح شده در کتاب را گسترش داد. کم‌این که تاکنون چند تن از دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه رساله دکتری خود را، پس از مشورت با من، در همین زمینه‌ها گذرانده‌اند. یکی از دانشجویان هم - دختر خاتمی - رساله فوق لیسانس خود را در معرفی از سعدی تا آراگون نوشته است.

□ **محمد خانی:** کدام یک از نویسندگان ما بیشتر تأثیر گذاشته‌اند. چون شما تأثیر حافظ و مولوی و خیام و به خصوص عطار و منطوق‌الطیر را بر آراگون و دیگر شاعران بررسی کرده‌اید اما در نویسنده‌ها چه تأثیری داشته است. لطفاً در این باره بیشتر توضیح دهید.

□ **حدیدی:** بله این مسئله را به این صورت طرح می‌کنیم که آشنایی فرانسویان با ادبیات فارسی که از اوایل قرن هفدهم شروع شد ابتدا از طریق نثر بود، از طریق داستانها بود. زیرا نخستین شاهکار ادبیات فارسی که به فرانسه درآمد گلستان سعدی بود که در ۱۶۳۴ منتشر شد. ده سال بعد کلیله و دمنه ترجمه شد و بعد در آغاز قرن هجدهم هزار و یک شب و هزار و یک روز و برخی دیگر از داستانهای هند و ایرانی ترجمه و گردآوری شد. این که آیا هزار و یک روز ترجمه است یا تألیف، هنوز مشخص نیست. پتیس دولاکروا (Pétis de La Croix) را از روی متنی که درویش مخلص نامی در اصفهان در اختیارش گذاشته بوده ترجمه کرده است. ولی از آن جا که تاکنون چنین متنی به دست ما نرسیده است نمی‌توانیم بگوییم واقعاً ترجمه بوده. بیشتر حدس بر این است که گردآوری بوده است. بنابراین در طول قرون هفدهم و هجدهم آثار منشور ادبیات فارسی است که بر ادبیات فرانسه تأثیر می‌گذارد. کسانی هم که تأثیر می‌پذیرند، اعم از شاعر یا نویسنده، مانند لافونتین در قصه‌هایش، مونتسکیو در نامه‌های ایرانی‌اش، ولتر در رمان‌هایش، همه از آثار منشور فارسی الهام می‌گیرند. آنچه ولتر در مورد مقدمه بوستان سعدی در ستایش خداوند آورده و آن را کم و بیش از روی ترجمه شاردن به عنوان نمونه‌ای از نبوغ ایرانیان نقل کرده، استثنایی است. پس

در این دو قرن نثر فارسی است که غلبه دارد و تأثیر می‌گذارد، یا روی شاعر یا روی نویسنده. اما از آغاز قرن نوزدهم به خصوص با ترجمه شاهنامه به تشویق دولت فرانسه و به همت ژول مول، وضع عوض می‌شود و این شعر فارسی است که شاعران فرانسوی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و نیز در طول قرن نوزدهم است که خاورشناسان به ترجمه شاهکارهای ادبیات فارسی، یکی پس از دیگری، همت می‌گمارند و باز در همین دوره است که انجمن‌های آسیایی در پاریس و لندن تأسیس می‌شوند. در همین محافل بود که ویکتور هوگو، نخستین بار با ادبیات فارسی آشنا شد و تحت تأثیر شاهنامه فردوسی و نیز منطوق‌الطیر عطار بود که بعدها بخش بزرگی از افسانه قرون، شاهکار خود را سرود. هرچند متأسفانه این بخش از کتاب او ناتمام ماند و عمر وی کفاف نداد که آن را به پایان برساند. ولی دستخط او پس از مرگش به چاپ رسید و از طریق همین متن است که من توانستم به اقتباسات او از شاعران ایرانی پی ببرم.

□ **محمد خانی:** اگر ما در ادبیات تطبیقی مطالعه کنیم بیشتر در ایران تأثیر ادبیات فارسی بر فرانسه بررسی شده و تا حدودی هم تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات آلمانی، اما درباره زبانهای دیگر کمتر کار شده. شاید یک علتش این است که فرانسه‌دان‌ها در این دوره بیشتر بودند و کارها بیشتر ترجمه شده است. دیگر این که برای گسترش رشته ادبیات تطبیقی چه کارهایی باید کرد؟

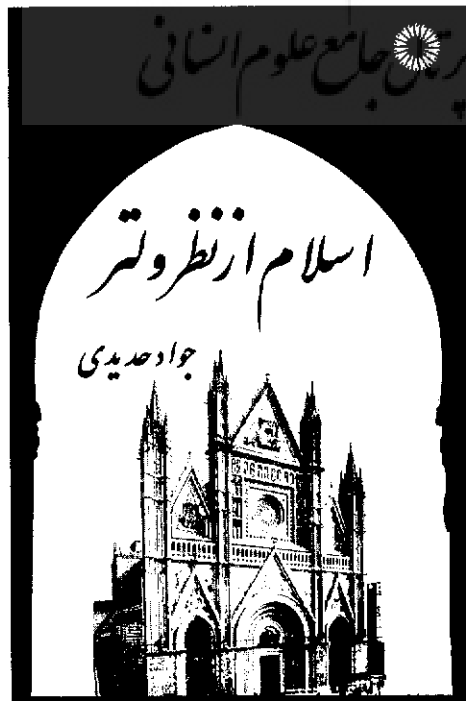
□ **پور جوادی:** من هم در ادامه مطلب آقای محمدخانی سؤالی دارم، ادبیات فارسی به هر حال قبل از این که در ادبیات اروپایی‌ها به خصوص فرانسوی‌ها که شما مطالعه کردید تأثیر بگذارد مقداری در ادبیات جاهای دیگر مثلاً عربی و به خصوص ترکی تأثیر گذاشته. ترکی خیلی متأثر از ادبیات فارسی است. حالا

می‌خواهم ببینم به نظر شما چه مقدار از این تأثیرهایی که ادبیات فارسی داشته مستقیم بوده و چه مقدار غیرمستقیم، یعنی از طریق تأثیر ادبیات فارسی بر زبانهای دیگر و برعکس. شاید این را درباره انگلیسی هم بگوییم یا تأثیر فرانسه در انگلیسی که مثلاً فرانسویان مستقیماً از ادبیات فارسی متأثر شده باشند و بعد انگلیسیها از فرانسویها تأثیر پذیرفته باشند. این را هم شما درباره‌اش فکر کرده‌اید.

□ **حدیدی:** بله، سؤال جالبی بود. حالا خدمتان عرض می‌کنم. ولی چون دو سؤال بود، اجازه بفرمایید ابتدا به سؤال دوم پاسخ بدهم. آنچه بنده در کتاب از سعدی تا آراگون بررسی کرده‌ام تأثیرات مستقیم بوده است. یعنی منابع اصلی را، آثار خود نویسندگان و شاعران را بررسی کرده و دریافته‌ام که مثلاً ویکتور هوگو کدام دسته از شاهکارهای ادب فارسی را می‌شناخته، با کدام یک از ایران‌شناسان رفت و آمد داشته و نقش این خاورشناسان در آشنایی او با شعر فارسی چه بوده است. این تأثیر مستقیم است. اما تأثیر غیرمستقیم هم بوده است. یکی از شواهد آن کتاب حدیث عشق در شرق است که من به پیشنهاد آقای دکتر پورجوادی به فارسی درآوردم و ماحصل آن چنین است: در طول قرن دوازدهم میلادی ادبیات فرانسه، تحت تأثیر عوامل متعدد، در مسیر جدیدی می‌افتد. یکی از این عوامل جنگ‌های صلیبی است که از ۱۰۹۹ تا ۱۲۷۲ میلادی ادامه می‌یابد. عامل دیگر آشنایی فرانسویان با فرهنگ اسلامی قرطبه و غرناطه و دیگر شهرهای اندلس است.

□ **پور جوادی:** در قرن دوازدهم در لاتین بوده؟

□ **حدیدی:** خیر. نخستین متنی که به زبان فرانسه نوشته شده، متعلق به قرن نهم میلادی است. البته این زبان که آن را فرانسه کهن می‌نامند، بعدها تحول می‌پذیرد، چندان که متون اولیه آن برای همه



کس قابل درک نیست. ولی این متون را جزو ادبیات فرانسه به‌شمار می‌آورند. تاریخ ادبیات فرانسه هم از قرن دوازدهم آغاز و تدریس می‌شود. در هر حال عواملی که عرض شد، همراه با عواملی دیگر، ادبیات نوینی در جنوب فرانسه به وجود آورد که چون ابتدا در دربارهای فتودالی رواج یافت، آن را ادبیات درباری نامیده‌اند. شاعران فرانسوی این دوره، به عشق و عاشقی مفهومی انتزاعی و تجربیدی می‌بخشند. همه هنر خود را در خدمت معشوقی به کار می‌برند که بیشتر موجودی اثیری و آرمانی است، نه موجودی خاکی. او را به غایت برمی‌کشند و با رویاهای خود سازگار می‌کنند. برای نیل به وصال او هم از هیچ نمی‌هراسند. دلاوری‌ها می‌کنند و حماسه‌ها می‌آفرینند. اما از او توقعی چندان ندارند. یک لیخن مهرآمیز و یا یک بوسه آنان را خشنود می‌کند. این دسته از شاعران، که در ادبیات فرانسه آنان را تروبادور (Troubadours) نامیده‌اند، تا هم می‌نواختند و شعر خود را با نوای موسیقی درمی‌آمیختند. باری مدتها این سؤال مطرح بود که این نوع ادبی، با مفاهیم خاص خود، از کجا به فرانسه راه یافته است. البته حدس می‌زدند که از ادبیات عرب اندلسی اقتباس شده باشد. اما مستندی نداشتند چون بسیاری از آثار ادبی اندلس ضمن جنگهای مسیحیان با مسلمانان از میان رفته بود. وضع همچنان بود تا آن که در ۱۸۸۱ در موزه آسیایی سن پترزبورگ نسخه‌ای خطی به زبان عربی کشف شد. آن را مورد بررسی قرار دادند. معلوم شد که دستنوشته دیوان ابن قزمان قرطبی است که تا آن تاریخ از وجود آن بی‌اطلاع بودند، و این همان حلقه مفقوده‌ای بود که تغزل اندلسی، یعنی زجل را به شعر جنوب فرانسه می‌پیوست. دانشمندان متعدد از ملیتهای مختلف، مانند نیکل، تاراگو، گارسیاگومز، سیسموندی و بارچ، ریشه اشعار عاشقانه جنوب فرانسه را در همین ترانه‌ها جستند. آن گاه سؤال دیگری مطرح

شد: اعراب اندلسی خود این مفهوم همراه با ظرافت و زیبایی و لطافت را از که گرفته بودند؟ شاید از ایرانیان، هر چند به علت فتلان نمونه‌ای برجسته از شعر ایرانی در دوره‌های پیش از اسلام، اظهار نظر قطعی در این باره آسان نیست. مسلم این است که بسیاری از شاعران و نوازندگان و خوانندگان دوره اموی از ریشه‌ای ایرانی بودند و شعر غنایی این دوره را نمی‌توان بدون آگاهی از آداب و رسوم ایرانیان پیش از اسلام مطالعه و تحلیل کرد.

تأثیر غیرمستقیم که عرض کردم به این صورت بوده است: ایرانیان دوره‌های پیش از اسلام در پیدایش مفهومی لطیف و خاص شهرنشینان از عشق، روی اعراب تأثیر می‌گذارند؛ اعراب به نوبه خود این مفهوم را به مسلمانان اسپانیا منتقل می‌کنند؛ اینان نیز در پدید آوردن ادبیات درباری جنوب فرانسه الهام‌بخش تروبادورها می‌شوند...

### □ پور جوادی: بله ولی به گمان من خود اعراب

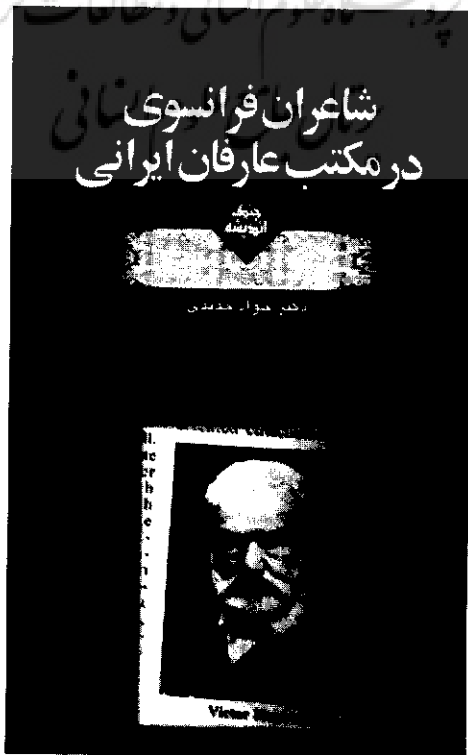
در قرن دوم، سوم شعر عاشقانه داشتند مانند اشعار کتاب الزهره. به هر حال این همه اشعاری که ابن داوود در این کتاب جمع‌آوری و تنظیم کرده همه درباره عشق است و این نشان می‌دهد که شعر، بوده است. به نظر من یک مقدار روی مسئله نظریه‌پردازی است که ایرانی‌ها جلو می‌آیند و بحثهایی درباره همین مسئله می‌کنند (نظریه‌پردازی عشق)، یعنی این مضامین عاشقانه سراسر ادبیات فارسی را می‌گیرد ولی نمی‌شود گفت در میان اعراب و حتی عرب بادیه‌نشین، چنین چیزی وجود نداشته است. چون به هر حال شاعری یکی از هنرهای عرب است.

■ حدیدی: بله من اتفاقاً - و این یکی از نکات مورد بحث بنده و آقای نجفی است - برای ادبیات عربی و زبان عربی ارزش بسیار قائلم. همیشه قائل

بوده‌ام. ولی پس از ترجمه حدیث عشق در شرق به فارسی، و اخیراً ترجمه قرآن مجید به فرانسه، این ارزش و حرمت در نظرم بیشتر شده است. اما توجه کنید، خود شما فرمودید شعری قرون اول و دوم هجری، یعنی بعد از فتح ایران، یعنی بعد از این که موالی ایرانی شعر و فرهنگ و ادب ایران را با خود به میان اعراب بردند. اما بیابید به دوره قبل از اسلام برگردیم. البته عرب به هر حال فصیح است و اشعار فصیحی دارد. با وجود این شما شعرهای امرؤالقیس را از لحاظ لطافت مفاهیم مقایسه کنید با اشعار مثلاً عباس ابن احنف. اختلاف بسیار است. آن جا همه سخن از جنگ و اسب و شتر و سرین و تهیگاه زن و عشقی جسمانی است و این جا از عشقی لطیف و آرمانی. خود جناب عالی هم فرمودید قرون اول و دوم هجری. بله، همین طور است. ولی صحبت من از شعر و ادب و موسیقی ایرانی در دوره‌های پیش از اسلام است.

□ نجفی: فرمودید که مورد اختلافی بین من و شما و یا بحثی میان من و شما بوده، تا این جایش که بحثی بین ما نیست. بحثی که بین من و شما بوده این بوده که شما برای ادبیات ایران پیش از اسلام ارزش چندان قابل نیستید و من می‌گویم در آن دوره ما ادبیات بزرگی داشتیم که به ما نرسیده است و ما آثار ایران قبل از اسلام را یک مقداری ارزشش را پایین می‌آوریم، اختلاف من در این جاست.

■ حدیدی: من که در این جا برعکس ارزش آن را بالا بردم. چون می‌گویم این شعری ایرانی بودند که مفاهیم و مضامین عاشقانه خاصی را در میان اعراب رواج دادند. بنابراین، شأن فرهنگ ایران را بالا بردم. اما آن نکته‌ای که شما فرمودید مسئله دیگری است که من به شکل دیگری مطرح می‌کنم: ما از ایران پیش از اسلام آثار مکتوب متعددی هم‌شان آثار فلاسفه و مورخان و جغرافی‌دانان یونانی نداریم و نمی‌توانیم بگوییم که آثار بسیار متعددی بوده و همه سوخته و از میان رفته است، ولی می‌توانیم بگوییم که فرهنگ ایران البته فرهنگ دامنه‌داری بوده، فرهنگ عمیقی بوده، ولی کمتر مکتوب بوده تا شفاهی.





□ **پور جوادی:** ببینید من فقط اشاره‌ای می‌کنم و رد می‌شوم. واقعاً این طور هم نیست که مثلاً در پیش از اسلام نبوده. مثلاً این ندیم اسم کتابهایی را می‌آورد و بعد می‌گوید اصلاً ایرانی‌ها بودند که حکایت و داستان و ادبیات و ذوق ادبی داشتند و همان طور که اشاره کردید در دربارها به صورت مکتوب بوده و حتی تا قرن سوم و چهارم اینها وجود داشته بعداً از بین رفته، یعنی دیگر نسخه‌ها را استنساخ نکردند یا بر اثر حوادثی که پیش آمده از بین رفته. خود شما اشاره کردید به حوادثی که در اندلس به وجود آمده است. بنابراین واقعاً ما نمی‌توانیم این طور درباره ادبیات ایران پیش از اسلام قضاوت کنیم و بگوییم چون حالا در دسترس نیست آن موقع هم اینها نبوده است.

اما حالا می‌خواهم خود آقای محمدخانی درباره سایر فعالیتهای آقای دکتر حدیدی بحث کنند، چون به هر حال از سعدی تا آراگون تنها کتابی نیست که ایشان نوشته‌اند. من خودم اولین بار که با اسم آقای دکتر حدیدی آشنا شدم سال ۱۳۵۲ بود که کتاب اسلام از نظر ولتر ایشان را خواندم. واقعاً می‌توانم بگویم آن موقع وقتی که من این کتاب را خواندم دیدم این یک تحقیق دقیق به سبک جدید اروپای مدرن است و چیزی است که آدم رغبت می‌کند و خوشش می‌آید که بخواند. من اولین بار با آقای دکتر حدیدی از طریق آن کتاب آشنا شدم، تا این که چند سال بعد وقتی که ایشان را در مرکز نشر دانشگاهی دیدم این سابقه ذهنی در من بود که به هر حال ایشان مؤلف آن کتاب (اسلام از نظر ولتر) است. از آن به بعد همکاری ما در مرکز نشر شروع شد. در حال حاضر بزرگ‌ترین ناشر کتابهای فرانسه در طول تاریخ ایران، مرکز نشر دانشگاهی است و همه این زحمات را آقای دکتر حدیدی متقبل شده‌اند، یعنی اگر آقای دکتر یک روزی به دفتر بنده نیامده بودند و ما با هم آشنا نشده بودیم و من آن سابقه ذهنی را از کار دقیق ایشان در مورد تحقیقی که در مورد ولتر انجام داده بودند نداشتم، شاید در ایران الان خودشان آمارشان را دقیق‌تر می‌دانند. کتابهای درسی فرانسه که به هر حال چاپ کردیم، تحقیقاتی که کردیم، مجله لقمان که به هر حال سالهاست منتشر می‌شود و همه اینها که به همت شخص ایشان بوده انجام نمی‌گرفت. می‌خواهم بگویم که فقط کار ایشان به کتاب از سعدی تا آراگون، و ترجمه آن که خودشان انجام دادند محدود نمی‌شود، هر چند نمی‌شود گفت ترجمه چون مؤلفش یکی است و فرانسه‌اش هم چاپ شده است. کتاب اسلام از نظر ولتر هم اول به فرانسه بوده بعد به فارسی چاپ شده است. به هر حال کار مهم ایشان غیر

از سالها تدریس و همچنین تأسیس مجله دانشکده ادبیات مشهد و اینها، این فعالیت بیست ساله اخیرشان در زمینه هدایت کردن این کار است، چرا که تألیف و تدوین و پشتکار و جدیت ایشان را من در کمتر کسی دیده‌ام و گاهی اوقات نمی‌دانم بگویم که پشتکار ایشان بیشتر از استعدادهای فکری ایشان بوده یا بالعکس. من همیشه در این دو تا مانده‌ام چون ایشان هر دوی این جنبه‌ها را کمال و تمام در خودشان جمع کرده‌اند.

□ **حدیدی:** لطف دارید، بسیار ممنونم. ولی در همه مواردی که فرمودید، اگر حمایت شما به عنوان مدیر مرکز نشر دانشگاهی نبود، نه کتابهای درسی (۲۴ عنوان تا به حال) تدوین شده بود و نه مجله لقمان منتشر شده بود. درباره مجله لقمان توضیحی لازم است. سال ۱۳۶۲ بود که روابط بین‌المللی ما بسیار خراب شد. رایزنی‌های فرهنگی خارجی در تهران بسته شد. خانه‌های فرهنگ ایران در خارج هم تعطیل شد و نوعی قطع ارتباط فرهنگی به وجود آمد. نشریه هم نه می‌آمد و نه می‌رفت. من حقیقتاً دلم سوخت. فکر کردم از جمله موامبهی که خداوند به ما عطا فرموده و می‌توانیم به آن بیاییم فرهنگ و شعر و ادب ماست. حال، راه ترویج این هم بسته شده است. به ذهنم رسید که مجله‌ای تأسیس کنیم به زبان فرانسه تا پیام‌آور فرهنگ ایرانی و فارسی باشد؛ در زمینه‌های مختلف مذهبی، فلسفی، عرفانی، ادبی، همه چیز. این نظر را خدمت آقای دکتر پورجوادی عرض کردم و ایشان هم تأیید کردند و در تمام مراحل هم حمایت کردند و مجله دایر شد. خوشبختانه امروز مجله لقمان به هفده کشور دنیا فرستاده می‌شود و ما نزدیک به دویست و پنجاه مشترک خارجی در کشورهای مختلف داریم. از نسخه‌های چاپ شده هم گاه هیچ نمی‌ماند. نمی‌دانم به کجا می‌رود، چون ما در ایران فرانسه‌خوان زیاد نداریم. ولی به هر حال چیزی از نسخ چاپ شده نمی‌ماند. در واقع نیت خیری که در ابتدا بود، با حمایت آقای دکتر پورجوادی تحقق پذیرفت. درست است، کار علمی‌اش با من بوده ولی می‌بایستی امکانات آن فراهم می‌شد. مجله هم که در ابتدا شناخته نشده بود.

□ **پور جوادی:** آقای دکتر نجفی را هم بفرمایید که از ابتدای کار به هر حال کمک کرده‌اند.

□ **حدیدی:** بله، ما از کمک چند نفر واقعاً استفاده کردیم و بهره‌مند شدیم. یکی از آنها استاد نجفی هستند که هرگز از همکاری با مجله مضایقه نکرده‌اند. حتی وقتی گفتند من دیگر به مرکز نشر نمی‌آیم، ولی هفته‌ای

یک روز با لقمان همکاری خواهیم کرد. و این نشانه کمال علاقه ایشان به کارهای فرهنگی، از جمله مجله لقمان است.

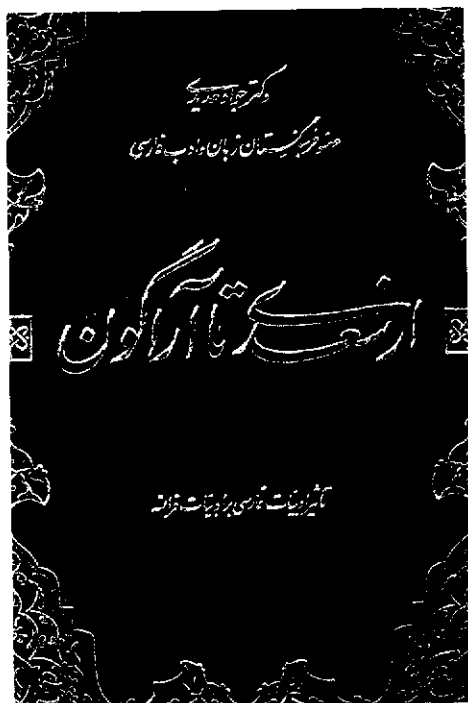
□ **نجفی:** این چند سال پیش بود، حالا که می‌آیم.

□ **حدیدی:** بله الان که می‌آیید. مرتب هم می‌آیید. آقای کوئی پرس (Cuypers) هم - یادشان به خیر - چهار سال با ما همکاری کردند و ما با هم مجله را پایه‌گذاری کردیم. بعد خانم ترابی، یک خانم فرانسوی، دوازده سال با ما کار کردند و هنوز هم صادقانه کمک می‌کنند. این همکاریها باعث شد که مجله موفق باشد و ما نه تنها مجله را به هفده کشور دنیا می‌فرستیم بلکه خاورشناسان و ایران‌شناسان مشهوری نیز با ما همکاری می‌کنند، مانند ژینیو، بورگل، فوشه کور، اورکاد، کاپلر، دوشن گیمن، ارنالدز، لازار و دیگران. اخیراً هم مقاله‌ای از یک خاورشناس آمریکایی دریافت کردیم.

□ **محمدخانی:** خود این مجله هم در اصل ادامه همان فعالیت‌های شما در حوزه ادبیات تطبیقی است.

□ **حدیدی:** این را عرض کنم که من به مناسبتی خواستم مقالات مجله را تحلیل کنم تا ببینم سهم هر یک از موضوعات مطرح شده در مجله چه اندازه است. البته یکی از بخش‌های مهم آن ادبیات تطبیقی است، اما در طول این هفده سال، ما جمعاً ۲۰۸ مقاله چاپ کرده‌ایم که از این تعداد ۶۱ مقاله مربوط به ادبیات فارسی است، ۳۱ مقاله درباره ادبیات تطبیقی است، ۱۹ مقاله درباره ادبیات کهن ایران است، زبان فرانسه در ایران یعنی آموزش زبان فرانسه ۱۶ مقاله، عرفان ایرانی و اسلامی ۱۹ مقاله...

ما اگر هفده سال پیش مجله را دایر کردیم یا این



نیت بود که فرهنگ ایران را به بیگانگان بشناسانیم و خوب الحمدالله تا به حال چنین بوده است. بنابراین، همان گونه که فرمودید، ادبیات تطبیقی، یعنی بررسی تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه، یکی از بخش های مهم مجله بوده است.

□ **محمدخانی:** آقای دکتر من یک سؤالی دارم و بعد آقای دکتر خوانساری درباره ترجمه شما از قرآن به زبان فرانسه مطالبی را بیان می کنند. به نظر شما جای چه پژوهش هایی در عرصه ادبیات تطبیقی خالی است. با توجه به سالها مطالعات شما چه نیازهایی در این عرصه داریم.

□ **حدیدی:** یکی از موارد آن را شرح می دهم. سالها پیش من ضمن تدریس تاریخ ادبیات فرانسه در قرن هفدهم، متوجه شدم که مشابهت عجیبی میان آنچه ما آن را سبک هندی می نامیم، از یک طرف و سبک مشحون از صنایع لفظی متداول در فرانسه نیمه اول قرن هفدهم، معروف به (Préciosité)، از طرف دیگر، وجود دارد. پس در پی تحقیق برآمدم. معلوم شد که خود فرانسویان این سبک را از اسپانیاییها گرفته بودند. نخستین شاعر اسپانیایی که این شیوه را متداول کرد، گنگورا (Gongora) اهل قرطبه بود. شیوه اش گنگوریسم نام گرفت. سپس این شیوه روانه ایتالیا و انگلستان شد. در ایتالیا مارینی (Marini) از آن پیروی کرد و مارینیسم را به وجود آورد. در انگلستان جان لیلی (John Lily) در زمان (Euphuus) به آن پرداخت و نام (Euphuism) به آن بخشید.

□ **نجفی:** مانی پریسم هم می گویند.

□ **حدیدی:** بله، چنین سبکی را در هنرهای زیبا "Maniérisme" می گویند.

□ **محمدخانی:** با سبک باروک چه تفاوتی دارد؟

□ **حدیدی:** سبک باروک مسئله دیگری است. اگر بخواهیم ادبیات را هم مشمول این قضیه کنیم آن وقت می توانیم بگوییم که ادبیات متصنع هم نوعی باروک بوده است. برگردیم به موضوع مورد بحث. وجه مشترک نویسندگان متصنع آن بود که نوشته های خود را با کنایه و ایهام و استعاره و اطناب و دیگر صنایع لفظی به حد افراط می آراستند. عباراتی دراز و کم معنا می ساختند که سراسر لغات عالمانه و اصطلاحات غریب در آنها به کار رفته بود و کار را بر خواننده و نویسنده هر دو دشوار می کرد. این سبک نزدیک به یک قرن، از نیمه دوم قرن شانزدهم تا نیمه دوم قرن هفدهم بر ادبیات اروپا چیره شد. در این تاریخ سبک هندی که ساخته و پرداخته شاعران لفاظ بود، از مدتها پیش در ایران صفوی و هند بآوری رواج یافته و آثار متعددی به وجود آورده بود و بدون تردید اروپائیان ضمن جهانگردیها و لشکرکشیهای خود به نواحی هند با آن آشنا شده بودند. برخی از آثار این دوره نیز به زبانهای اروپایی، از جمله به زبان فرانسه درآمده بود. آیا با توجه به همه این قرائن نمی توان رابطه ای میان سبک معروف به هندی متداول در ایران و هند، و سبک تصنعی اروپایی، متداول در کشورهای بزرگ اروپای آن روزگار برقرار کرد؟ اگر رابطه ای وجود دارد واسطه های آن چه کسانی بوده اند؟ عواملی که شرایط را برای رواج و سپس مرگ این سبک مساعد کرد، چه بود؟ اینها همه کارهایی است که باید انجام شود. همین گونه است در مورد بررسی تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات ایتالیایی و انگلیسی و آلمانی و اسپانیایی. به همین دلیل بود که من چندی پیش به فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیشنهاد کردم که یک گروه ادبیات تطبیقی دایر کنند که هنوز در عمل به جایی

نرسیده است.

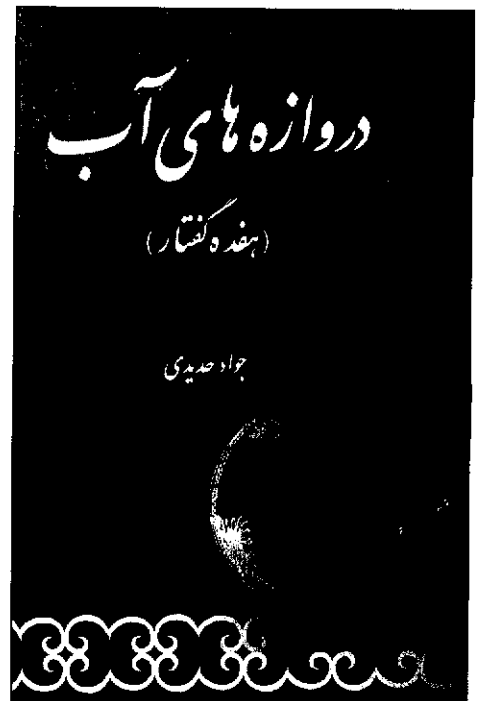
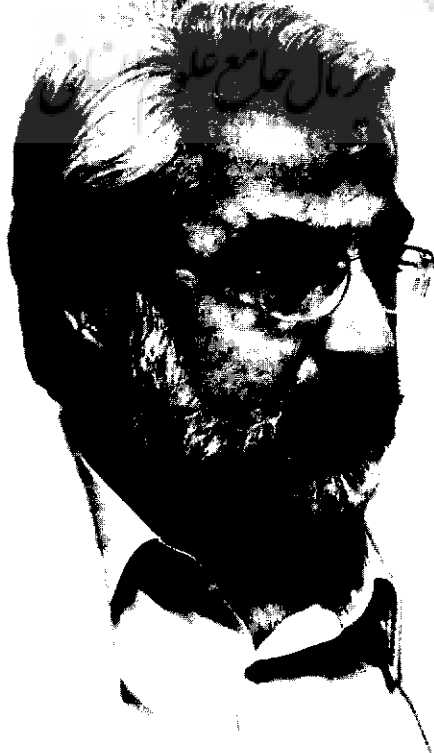
□ **نجفی:** دکتر حدیدی های دیگری باید به وجود بیایند و درباره تأثیر ادبیات فارسی در آلمانی، انگلیسی، و ترکی کار بکنند و متأسفانه نداریم. ان شالله در آینده کار بکنند.

در پایان این گفت و گو، این نکته مهم دیگر را هم اضافه کنم که نه تنها شیوه پژوهش آقای دکتر حدیدی باید سرمشق جوانان پژوهنده قرار گیرد، زیرا در پژوهشهای چاپ شده سالهای اخیر در زمینه ادبیات یا علوم انسانی (و چه بسا علوم دیگر) معمولاً پژوهندگان آثار دیگران را در زمینه مورد بحث خود در پیش چشم می نهند و، در منتهای مراتب و در بهترین وضع (یعنی اگر در ذکر منابع و مآخذ، رفتار عالمانه و صادقانه داشته باشند)، عباراتی از منابع خود را با ذکر مرجع به دنبال هم ردیف می کنند تا احياناً نتیجه ای از آنها بگیرند یا نگیرند. (بسیاری از پایان نامه های دانشگاهی که در سالهای اخیر به چاپ رسیده در همین حد است.) بنابراین نه تنها شیوه پژوهش دکتر حدیدی می تواند سرمشق پژوهندگان جوان باشد، بلکه کار او در زمینه ترجمه نیز باید سرمشق قرار گیرد. بنده خود شاهد بودم که دکتر حدیدی برای ترجمه حدیث عشق که درباره آثار تغزلی نخستین شاعران عرب است چگونه بر خود فرض دانست که به آثار این شاعران به زبان اصلی و منابع مربوط نیز مراجعه کند (از جمله بیست و چند جلد کتاب اخانی در همه مدتی که ترجمه حدیث عشق ادامه داشت بر روی میز او چیده شده بود و مرتباً مورد مراجعه او قرار می گرفت) و به این طریق بود که متوجه بعضی اشتباهات نویسنده شد و در مکاتباتی این اشتباهات را به نویسنده تذکر داد و مورد تأیید و قدرشناسی او قرار گرفت.

□ **خوانساری:** بنده پیش از این که در فرهنگستان

با آقای دکتر حدیدی تماس پیدا کنم، از برادر گرامی آقای ابوالحسن نجفی وصف فضل و فضیلت ایشان را شنیده بودم و مایل بودم ایشان را از نزدیک ببینم. وقتی ایشان به عضویت پیوسته فرهنگستان برگزیده شدند، ارادت حضوری هم پیدا کردم و مجذوب وسعت دانش و سلامت نفس و صفای باطن ایشان شدم. یکی از برکات فرهنگستان زبان و ادب فارسی این است که شخص با چنین شخصیت های ممتاز ادبی مصاحب می شود.

خوشختانه آقای محمدخانی با اهتمامی که در شناساندن چهره سرآمدان ادب و فرهنگ در این مجله دارند، تاکنون چند تن از اعضای فرهنگستان را معرفی



کرده‌اند، و این کاری است درخور تقدیر، تا دیگر به ما نگویند: «چرا مرده‌پرست و خصم جانیم؟»

آقای نجفی دربارهٔ مراتب علمی و مخصوصاً سعی بسیار ارزشمند و توانفرسای ایشان در زمینه ادبیات تطبیقی سخن گفتند. بنده در این زمینه مطالعه‌ای که به کار آید ندارم. اما به خوبی می‌دانم که آقای نجفی هرگز به گزافه سخن نمی‌گویند. بنابراین اجازه بدهید بنده چند کلمه‌ای دربارهٔ مکارم اخلاقی ایشان عرض کنم. دربارهٔ روحیه و خصلت و منش ایشان. به اصطلاح کاراکتر ایشان:

هرکس بخواهد با روحیات و خصایص اخلاقی ایشان آشنا شود، باید کتاب بسیار جذاب ایشان نگاه‌ی در آینه را بخواند. این آینه‌ای که ایشان در برابر خود گذاشته‌اند و خود را در آن دیده‌اند و ما هم ایشان را در آن آینه می‌بینیم، آینه‌ای است بی‌زنگار و صاف و پاک. آینهٔ محدب یا آینهٔ مقعر نیست. چهره را صادقانه نشان می‌دهد. آقای دکتر حدیدی بدون هیچ‌گونه میالغه و لاف و گزاف چهرهٔ واقعی خود و نشیب و فرازهای زندگی خود را نشان داده‌اند. شما در این کتاب یک دنیا همت و کوشش و سخت‌کوشی و دست و پنجه نرم کردن با موانع و عوائق را می‌بینید.

در سراسر کتاب شما این فریاد را می‌شنوید که:

ای رفیقان من از آنها نیستم

که به صد مشکل از این ره بیستم

چه خوب است این کتاب را همهٔ جوانها، همهٔ دانشجویان بخوانند و از استقامت ایشان در برابر مشکلات درس بگیرند. یک انسان با عدم وسایل، با آن همه محرومیت مادی که خودشان شرح داده‌اند، چگونه از گردنه‌ها و عقبه‌های صعب گذشته است و به قلهٔ موفقیت رسیده است. مگر شوخی است که کسی درسهای دشوار ریاضی و جبر و مثلثات را بدون استاد پیش خود بخواند و در امتحانات هم کاملاً موفق باشد؟ هم در حوزه درسهای قدیم را بخواند، و هم درسهای جدید را بیاموزد.

نتیجهٔ سالها تلاش ایشان در فرانسه در رسالهٔ دکتری ایشان جلوه‌گر می‌شود و تحسین و اعجاب استادان ژوری را برمی‌انگیزد. موضوع رسالهٔ ایشان اسلام از نظر ولتر بود. یکی از اعضای ژوری به ایشان می‌گوید «این رساله فقط ستایشنامه و تقریظ از اسلام است» و ایشان پاسخ می‌دهند که این ستایشها از من نیست. از پیش خود چیزی نگفتم. هرچه ستایش است به قلم ولتر خودتان است.

در فرانسه پس از دفاع درخشانی که از رساله خود می‌کنند، از ایشان می‌خواهند که در فرانسه بمانند و به مطالعات و تحقیقات خود ادامه دهند. و ایشان مدتی در تردید بوده‌اند که آیا آنجا بمانند یا به وطن بازگردند و هموطنان را از ره‌آوردهای این سفر علمی بهره‌مند کنند. یک روز در باغ لوگزامبورگ از قرآن کوچکی که در سفر و حضر همراه ایشان بود، در این باره استفسار می‌کنند و آیهٔ شریفهٔ «قُلْ هَلْ

تربصون بنا الا احدی الحسین» می‌آید. و در واقع مشعر بر این است که هم ماندن در فرانسه خیر است و هم بازگشت به ایران و ایشان با جاذبه‌ای که ایران برایشان داشته آمدن به ایران را اختیار می‌کنند.

یکی از مشخصات بارز آقای دکتر حدیدی این است که ایشان یک پارچه شور و شوق و حرارت و امیدواری هستند. این شور و شوق و امید را از کودکی و جوانی داشته‌اند. سرسوزنی هم از آن کاسته نشده است. مخصوصاً در این سالهای اخیر که ایشان دست به گریبان بیماری خطرناکی بودند و بحمدالله الان دیگر خطر به کل مرتفع شده است، به هیچ وجه خودشان را نباختند. همان روحیه، همان دلگرمی، همان امید و شادابی و گشاده‌رویی در ایشان بود. همواره بشاش و خرم و خندان بودند. ایداً دچار یأس و حرمان نشده بودند. اثری از افسردگی و نگرانی در ایشان دیده نمی‌شد. و این اثر، شگفتی همه همکاران را برمی‌انگیخت. هیچ تغییری در رفتار ایشان مشاهده نمی‌شد.

اخیراً هم یک کلیه ایشان بر اثر شیمی درمانی از کار افتاده بود، و ضایعه‌ای هم در کبد ایشان وجود داشت، مجدداً تن به جراحی دادند. یک کلیه و قسمتی از کبد و کیسهٔ صفراوی ایشان را درآوردند و خدا را شکر عمل کاملاً موفقیت‌آمیز بود و سلامت خود را بازیافتند و همچنان با همان گرمی و شوق به مطالعه و تحقیق ادامه می‌دهند.

آقای دکتر حدیدی! از کارهای عظیمی که در این سالهای اخیر با همکاری آقای یحیی علوی شروع کرده‌اید و قسمتی از این کار دشوار مقارن با بیماری شما بوده، ترجمهٔ قرآن به زبان فرانسه است. چه عاملی موجب شد که سرکار تصمیم به این کار بگیرید؟

بنده این ترجمه را به دقت مطالعه کرده‌ام و از آن بسیار بهره برده‌ام. مترجمان محترم تا آنجا که در وسع ایشان بوده در صحت و امانت ترجمه، دقت مبذول داشته‌اند. البته در ترجمهٔ قرآن، مترجم هیچ‌گونه آزادی عمل ندارد، دستش بسته است. درست نیست که مترجم فقط مضمون و محتوای آیه را به زبان دیگر برگرداند. هر کلمه مفرد بلکه حتی هر حرفی باید در ترجمه منعکس شود. بسیاری از مفاهیم قرآنی شاید اصلاً معادل دقیق در زبان فرانسه نداشته باشد.

این جلد فقط شامل دو سورهٔ آغازین قرآن (سوره حمد و بقره) است. شما کار را فعلاً تا کجا ادامه داده‌اید؟ و الان تا کجا پیش رفته‌اید و مشغول ترجمهٔ کدام سوره هستید؟ گمان می‌کنید که این کار چند سال وقت بگیرد؟

حدیدی: ابتدا باید عرض کنم که من افتخار شاگردی آقای دکتر خوانساری را داشته‌ام و دارم. سال ۱۳۳۰، وقتی وارد دانش‌سرای عالی شدم، آقای دکتر خوانساری روان‌شناسی تدریس می‌کردند و من مقدمات روان‌شناسی را خدمت ایشان خواندم. حالا

استادی از شاگردش چنین تعریف می‌کند، بسیار شرمندهم. گاه که این‌گونه مطالب را می‌شنوم، دلم می‌خواهد گوشه‌ای پیدا کنم و در آن بخزم و خود را از انظار پنهان کنم، چون سخت شرمند می‌شوم. اما در باب قرآن توضیحاتی عرض می‌کنم. نخستین ترجمهٔ قرآن به زبان فرانسه در قرن هفدهم یعنی در سال ۱۶۴۷ منتشر شد که طبعاً چون نخستین کار بود و با توجه به جو تعصب‌آمیز آن زمان، نمی‌توانست چندان بی‌طرفانه باشد. مع‌ذلک نسبت به ترجمه‌های لاتینی موجود در آن تاریخ گامی بزرگ به جلو بود. نکتهٔ دیگر این است که در ترجمهٔ قرآن به زبانهای غربی، از جمله به زبان فرانسه، مشکلاتی بسیار بیش از ترجمهٔ آن به زبان فارسی وجود دارد. ما در فارسی زکات را زکات می‌گوییم، ثواب را در برابر گناه ثواب می‌گوییم، یا نجس و پاک را خوب می‌فهمیم. اما چنین مفاهیمی اصولاً در زبان فرانسه وجود ندارد. یعنی مفهوم نجس به این معنا و با این خصوصیات که ما به کلمه می‌دهیم در فرهنگ فرانسه وجود ندارد، همچنین است کلماتی مانند حج، عمره، وضو، غسل و غیره. پس ترجمهٔ قرآن به فارسی با ترجمهٔ آن به زبانهای غربی فرق بسیار دارد. باید برای همهٔ این کلمات معادلی مناسب وضع کرد و از آن جا که مفهوم وجود ندارد ساختن معادل هم دشوار است.

با وجود این قرآن تا به حال ۲۵ مرتبه به زبان فرانسه درآمده است. این ترجمه‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول را نخستین ترجمه‌ها تشکیل می‌دهند که طبعاً چندان منطبق بر متن عربی و یا عاری از تعصب نیستند.

سپس از اواسط قرن نوزدهم خاورشناسان به ترجمهٔ قرآن و تحقیق دربارهٔ آن رو می‌آورند. ارزش علمی این ترجمه‌ها البته بیشتر از ترجمه‌های نخستین است. اما نکته این جاست که برای یک



## حدیث عشق در شرق

ترجمهٔ اولی از سورهٔ نجم حدیثی

زبان: کلمه و آواز

مجموعهٔ جواد منشینی

غیرمسلمان بسیار دشوار است که مفاهیم اسلامی را مانند یک مسلمان درک کند، همان گونه برای ما هم که فرهنگ اسلامی با وجودمان عجین شده بسیار دشوار است که مفاهیم مسیحی را درک کنیم. ما از کلماتی مانند Redemption (بازخرید گناهان)، و یا Eucharistie (عشاء ربانی) دقیقاً همان چیزی را نمی فهمیم که یک مسیحی می فهمد. از این رو برخی از خاورشناسان که به ترجمه قرآن پرداختند نتوانستند برخی از مفاهیم قرآنی را خوب ترجمه کنند. دسته سوم از مترجمین قرآن را مسلمانان غیرفرانسوی زبان تشکیل می دهند. ترجمه های اینان ممکن است منطبق بر قرآن باشد، ولی از لحاظ زبان فرانسه بسیار ضعیف و گاه رقت آور است. در حال حاضر، بهترین ترجمه از لحاظ شیوایی زبان از آن کازیمیرسکی است که در ۱۸۴۰، یعنی ۱۶۰ سال پیش انجام شده است. نقص آن در این است که گاه معنا را فدای لفظ کرده است. اما بهترین ترجمه از لحاظ انطباق با متن، ترجمه محمد حمیدالله، ویراسته سه گروه ویراستار در مجمع ملک فهد است (چاپهای نخستین ترجمه حمیدالله آکنده از غلطهای دستوری و زبانی بود). با وجود این، ویراستاران که همه عرب بوده اند، نتوانسته اند ترجمه ای از هر جهت منقح بیرون دهند و هنوز در کتاب، غلطهای دستوری فراوان به چشم می خورد.

در واقع کسی که می خواهد قرآن را به فرانسه ترجمه کند باید دارای دو شرط اساسی باشد. یکی آن که معانی قرآن را چنان بفهمد که یک مسلمان فرهیخته می فهمد، دیگر آن که زبان فرانسه را چنان بنویسد که یک فرانسوی فرهیخته می نویسد. جمع این دو دشوار است. لذا بنده معتقدم که برای ترجمه قرآن به زبان فرانسه دست کم دو تن باید یا یکدیگر تشریک مساعی کنند. یکی مسلمانی آگاه به زبانهای عربی و فرانسه هر دو، دیگری فرانسوی آگاه به مسایل اسلامی. همکار من آقای یحیی علوی چنین کسی است. ایشان بیست و دو سال پیش مسلمان شده است. دکترای خود را در فلسفه و عرفان اسلامی از دانشگاه سربین گرفته است. مدتی هم در مشهد، شاگرد استاد سیدجلال الدین آشتیانی بوده است. هم اکنون نیز در مشهد به سر می برد و ماهی یکبار برای تبادل نظر به تهران می آید.

ما کوشیده ایم از نقصهای ترجمه های پیشین احتراز جوییم. لذا مبنای کار خود را فقط بر تفاسیر معتبر و معجمها و منابع نحو عربی قرار داده ایم نه بر ترجمه های موجود. علاوه بر آن چون خواسته ایم کاری اصیل انجام دهیم، در بخش دوم کتاب، که مفصل ترین بخشهای آن است، مطالعاتی را که موجب شده است از میان معانی متعدد و محتمل برای کلمه ای خاص یکی را برگزینیم، همراه با بسامد آن کلمه به شرح آورده ایم. بخش سوم مشتمل بر ترجمه کلمه به کلمه آیات در صفحات سه ستونی است، به گونه ای که علاقه مندان دقیقاً بدانند برای هر کلمه

چه معادلی برگزیده ایم و خود نیز مطمئن شویم که هیچ کلمه ای، حتی یک «واو» را هم حذف نکرده ایم. دو فرهنگ واژه نما، یکی فرانسه - عربی و دیگری عربی - فرانسه، همچنان همراه با بسامد کلمات، بخشهای چهارم و پنجم را تشکیل می دهند. فعلاً جلد اول کتاب، شامل سوره های فاتحه و بقره، منتشر شده است. اگر عمری و مجالی باشد، بقیه هم منتشر خواهد شد.

در این جا باید از باب حفظ الغیب عرض کنم که نقش همکار من، آقای یحیی علوی، در این کار، عظیم بوده است. به خصوص که ایشان کودکی و نوجوانی و قسمتی از جوانی را در عالم مسیحیت گذرانده و با فرهنگ مسیحی بزرگ شده است. در نتیجه تورات و انجیل و دیگر منابع مسیحی را بسیار خوب می شناسد، و می دانید که قرآن به هرحال با تورات و انجیل پیوندهای نزدیک دارد. اطلاع از این همبستگیها می تواند در درک برخی از مفاهیم قرآن مفید باشد. یکی از این موارد آیه ۸۸ از سوره مبارکه بقره و عبارت « و قالوا قلوبنا غلف... » است. کلمه «غلف» (جمع اغلف) که در سوره نساء، آیه ۱۵۵ نیز تکرار شده، بحثهای بسیار برانگیخته است و مفسران معانی مختلفی به آن داده اند. و حال آن که این کلمه در تورات و انجیل بارها در معنی «نامختن» به کار رفته است. در قرآن نیز همین معنا از آن استنباط می شود. قوم یهود به پیامبر می گویند ما سخنان تو را در نمی یابیم، زیرا «قلبهای ما نامختن» است، یعنی غلافی دور آن را پوشانیده و سخنان تو در آن راه نمی یابد. همین گونه است در مورد آیه ۱۳۸ از همان سوره: «صیغه الله و من احسن من الله صیغه...» اغلب مترجمان و مفسران کلمه صیغه را به معنی رنگ گرفته اند. شاید بهترین ترجمه از آن آقای خرمشاهی باشد که می گویند: «این نگارگری الهی است و چه کسی خوش نگارتر از خداوند است...». اما اگر کلمه «صیغه» را در ظرف زمانی و مکانی خود قرار دهیم، معنی آن روشن تر خواهد شد. چنان که در لسان العرب آمده، صیغ نخست به معنی «در آب فرو بردن» و «تطهیر کردن» بوده و رنگ کردن معنی ثانوی آن است. از این رو نیز اعراب مسیحی، همچنان به گفته صاحب لسان العرب، غسل تعمید را صیغ یا صیغه می گفته اند. کلمه فرانسوی Bapteme (غسل تعمید) نیز که ریشه ای یونانی دارد، دقیقاً به معنی «در آب فرو بردن» و «تطهیر کردن» است. در آیه مورد بحث هم سخن از نصارا و یهود است. بنابراین می توان آیه مبارکه را چنین ترجمه کرد: «[این] = دین اسلام، آیین ابراهیم حنیف [تعمید خداوندی است و چه کسی بهتر از خداوند می تواند تعمید دهد؟». ملاحظه می فرمایید که اطلاع از سنن یهودیان و نصارا در عصر پیامبر چگونه می تواند در درک برخی از معانی قرآن مفید افتد.

امیدوارم خداوند توفیق دهد که کار را به اتمام رسانیم.

### □ خوانساری:

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و سر طره یاری گیرند بنده پیشنهاد می کنم، خواهش می کنم که شما تمام کارهای خود را زمین بگذارید و صرفاً محض در این کار باشید که خدمتی است به ساحت قرآن کریم و موجب معرفی آن به مردم فرانسه زبان و یا کسانی که فرانسه می دانند (و نمی دانم به چند میلیون بالغ می شوند) خواهد بود.

این کتاب اسمش ترجمه است. اما غیر از ترجمه آیه به آیه متضمن فوائد بسیار است. مترجمان گذشته از ترجمه آیات به زبان روان و روشن، مجدداً آیات را کلمه به کلمه ترجمه کرده اند که معلوم شود معادل هر لفظ در فرانسه چیست. به این هم اکتفا نکرده اند. چون گاه یک لفظ در قرآن کریم کاربردهای مختلف دارد، در یک آیه به یک معنی است و در آیه دیگر به معنی دیگر، این است که به شیوه مفردات راغب فرهنگی هم برای این قبیل الفاظ ترتیب داده اند که بسیار مفید و آموزنده است.

## کارنامه دکتر جواد حدیدی

### الف) کتابها:

۱. اسلام از نظر ولتر، چاپ اول، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۳، چاپ پنجم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۲. ایران در ادبیات فرانسه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.
۳. برخورد اندیشه های تهران، توس، ۱۳۵۶.
۴. میراث سوم، ترجمه تهران، انتشارات طاهر، ۱۳۶۴.
۵. حدیث عشق در شرق، ترجمه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۶. از سعدی تا آژگون، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
۷. نگاهی در آینه، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۴.
۸. رهروان حقیقت، در دست آماده سازی.
9. *Voltaire et l'Islam*, Publications Orientalistes de France, Paris, 1974.
10. *Les Portes de L'eau*, Presses Universitaires d'Iran, 1376/1997.
11. *De Sa'dia Aragon*, Editions internationales Alhoda, 1378/1999.
12. *Traduction, Commentaire et lexique de la surate al-Baqara*, Yah-ya, Alavi, Javad Hadidi, en fabrication. (ترجمه و تفسیر و واژگان سوره بقره) و نظارت بر تدوین ۲۴ عنوان کتاب درسی فرانسه دانشگاه های کشور، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳-۱۳۷۹.

**ب) مقالات به زبان فارسی:**  
**۱. ترجمه:**

۱. ترجمه حدود یکصد مقاله برای درج در فرهنگ آثار، انتشارات سروش (جلد اول این مجموعه در اسفند ۱۳۷۸ و جلد دوم آن نیز اخیراً منتشر شده است).
۲. «زردشت از نظر اروپائیان» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره اول، دوره اول، ۱۳۴۴.
۳. «درویلوکیه» ترجمه از ویکتور هوگو، آینه کمال، مشهد، انتشارات هجرت، ۱۳۵۶.

**۱۱. تألیف:**

۱. «جهانگردان فرانسوی در ایران» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۴، ۱، زمستان ۱۳۴۴.
۲. «برخورد اندیشه‌ها» همان، ۳، ۵، پاییز ۱۳۳۸.
۳. «نوجویی در شعر» همان، ۱، ۶، بهار ۱۳۴۹.
۴. «در گلستان سعدی» همان، ۴، ۷، زمستان ۱۳۵۰.
۵. «شاعران ایرانی در نمایشنامه‌های فرانسوی» همان، ۱، ۸، بهار ۱۳۵۱.

**ج) مقالات به زبان فرانسه:**

۱. Editorial, *Luqman*, 1, 1.
۲. "Voltaire fut-il sincère dans son éloge de l'Islam?", *Ibid* I, 1, pp. 23-31.
۳. متن فارسی این مقاله (ترجمه عبدالمحمد روحبخشان) در روزنامه اطلاعات منتشر شده است.
۳. "Hafez dans la Littérature française", in *Le mythe d'Etienne*, Didier Erudition, Paris, 1979.
۴. "L'accueil fait en France à la littérature Persane", in *Culture Française Association des Ecrivains de Langue Française*, no 3, vol 26, juillet-Septembre 1977.
۵. "Ferdowsi dans la littérature française", in *Revue de littérature comparée*, Université de la Sorbonne, no 3, vol XII, 1975.
۶. Editorial, *Luqman*, II, 1.
۷. Editorial *Luqman* III, 1.
۸. Editorial, *Luqman* III, 2.
۹. "Les origines Persanes de Zadig, roman Philosophique de Voltaire", *Luqman*, IV, 1, pp 51-63.
۱۰. Editorial, *Luqman*, IV, 2.
۱۱. "Sa'di et Certains fabulistes française", *Ibid*, IV, 2.
۱۲. Editorial, *Luqman*, V, 2.
۱۳. "La presse de langue française en Iran", *Ibid*, V, 2, pp 9-20.

متن فرانسوی این مقاله علاوه بر مجله *Luqman* در نشریه *Le Journal*، وابسته به دانشگاه روزنامه‌نگاری پاریس، و متن فارسی آن (ترجمه عبدالمحمد روحبخشان) در نشریه رسانه وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، درج شده است.

14. Editorial, *Luqman*, VI, 1.
15. "Les religions de la Perse ancienne dans l'oeuvre romanesque de Voltaire", *Ibid*, VI, 1, pp 9-25.
16. Editorial *Luqman*, VI, 2.
17. "La fatalité dans le *Shahnameh* de Ferdowsi", *Ibid*, VI, 2, pp 28-40.
18. Editorial, *Luqman* VII, 1.
19. Editorial, *Ibid*, VII, 2.
20. "La Perse ancienne au théâtre classique français", *Ibid*, VII, 2, pp 9-20.
21. Editorial, *Luqman*, VIII, 1.
22. Editorial, *Ibid*, VIII, 2.
23. "Les Nuits persanes", *Luqman*, VIII, 2, pp 9-23.
24. Editorial, *Ibid*, XI, 1.
25. "Les Portes de L'eau", *Luqman*, IX, 2, pp 9-23.
26. Editorial, *Luqman*, X, 1.
27. "Naissance et développement de l'iranologie en France", *Ibid*, X, 1, pp 37-52.
28. Editorial, *Luqman*, X, 2.
29. Editorial, *Luqman*, XI, 1.
30. "Un polyptyque incomplet de la médecine chinoise traduit en persan", *Luqman*, XI, 2.
31. "Attar et les poètes français", *Luqman*, XII, 1, pp 25-38.
32. "La liberté en islam", trad Yahya Alavi, *Luqman*, XIII, 1, pp 7-21.
33. "Les Premières rencontres entre l'Iran et la France", *Luqman*, XIII, 2, pp 7-26.
34. "La première traduction française du Coran", in: *Les Portes de L'eau*, 1997, pp. 52-74.
35. "Quelques versets du Saint Coran traduits en français", avec la collaboration de Yahya Alavi, *Tarjuman-e Wahy*, Ghom, vol. I, 2, 1376/1997.
36. Versets 58-112, Sourate "La génisse" *Tarjuman-e Wahy*, II, 1, pp. 166-206.
37. Versets 113-210, Sourate "La génisse", *Ibid*, II, 2, pp. 200-235.
38. Versets 211-252, Sourate "La génisse", *Ibid*, III, 1, pp. 205-254.
39. Versets 253-286, Sourate "La génisse", *Ibid*, III, 2, 188-238.
40. "Khayyam, Poète des idées", *Luqman*, XV, 1, pp. 29-51.
41. "Khayyan en Farnoc", *Luqman*, XV, 2, pp. 37-55.
42. Introduction à *Mélanges littéraires et mystiques*, Nasrollah Pour javady, PUL, 1998/1377.
43. "Méthodologie de littérature comparée",

**(د) به زبان انگلیسی:**

1. "Persian in French Literature". *Encyclopaedia Iranica*.
2. "Teaching French in Iran", *Encyclopaedia Iranica*.

**شرکت در مجامع علمی:**

۱. کنگره بین‌المللی بخشهای زبان فرانسه دانشگاههای جهان، ۸ تا ۱۴ مه ۱۹۷۲، کانادا.
۲. بیست و نهمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان، تابستان ۱۹۷۳، پاریس، فرانسه.
۳. اجلاس سالانه انجمن نویسندگان فرانسوی زبان، ژوئن ۱۹۷۵، پاریس، فرانسه.
۴. سی‌امین کنگره بین‌المللی خاورشناسان، ۳-۸ اوت ۱۹۷۵، مکزیک.
۵. کنگره بین‌المللی دویستیمین سالگرد مرگ ولتر

**عضویت در مجامع بین‌المللی:**

۱. عضو انجمن نویسندگان فرانسوی زبان، ۱۹۷۵/
۲. عضو انجمن ایران‌شناسی اروپا، ۱۹۸۷/
۳. عضو انجمن مطبوعات فرانسوی زبان، ۱۹۸۸/

**جوایز علمی و فرهنگی:**

۱. مدال درجه یک علمی، برای احراز رتبه اول در دانش‌سرای عالی، وزارت فرهنگ سابق، ۱۳۳۳.
۲. جایزه ادبی انجمن نویسندگان فرانسوی زبان، ۱۹۷۶، برای کتاب: *Voltaire et l'Islam*, Publications Orientalistes de France, 1974.
۳. جایزه بهترین تحقیق در علوم انسانی برای «خیام در ادبیات فرانسه»، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۲.
۴. جایزه کتاب سال، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، برای ترجمه کتاب حدیث عشق در شرق، ۱۳۷۳.
۵. جایزه کتاب سال، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، برای کتاب از سعدی تا آراگون، ۱۳۷۴.
۶. عنوان «شوالیه در افتخارات فرهنگی»، وزارت فرهنگ فرانسه، ۱۹۹۴.
۷. دریافت جایزه از ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در مجلس بزرگداشت چهار تن از اعضای فرهنگستانهای پزشکی و علوم و ادب و هنر.

۶. روسو، ۷ تا ۹ ژوئن ۱۹۷۸، کلژدوفرانس، فرانسه.
۶. اجلاس سالانه انجمن نویسندگان فرانسوی زبان، ۲۸ نوامبر تا ۳ دسامبر ۱۹۸۴، پاریس، فرانسه.
۷. اجلاس سالانه انجمن نویسندگان فرانسوی زبان، ۲۲ تا ۲۸ نوامبر ۱۹۸۶، فرانسه.
۸. بزرگداشت ششصدیمین سالگرد مرگ حافظ در یونسکو، ۲۹ و ۳۰ نوامبر ۱۹۸۸، فرانسه.
۹. کنگره بین‌المللی انجمن مطبوعات فرانسوی زبان، ۳ تا ۱۱ نوامبر ۱۹۸۸، گویان.
۱۰. سی‌وسومین کنگره بین‌المللی خاورشناسان، ۱۹ تا ۲۵ اوت ۱۹۹۰، کانادا.
۱۱. کنگره بین‌المللی انجمن مطبوعات فرانسوی زبان، ژوئن ۱۹۹۲، لیموز، فرانسه.
۱۲. کنگره بین‌المللی شعر در کشورهای حوزه مدیترانه، ۲۸ تا ۳۰ مه ۱۹۹۳، دلفی، یونان.
۱۳. کنگره بین‌المللی عطار، دانشگاه استراسبورگ، فرانسه، ۴۲ آوریل ۱۹۹۶.
۱۴. کنگره بین‌المللی جامی و خیام، دانشگاه استراسبورگ، فرانسه ۲۸-۳۰ آوریل ۱۹۹۹.
۱۵. تدریس در دوره‌های دکتری و فوق‌لیسانس بخش خاورشناسی دانشگاه استراسبورگ، مارس ۲۰۰۰.

**همکاری با مؤسسات و مراکز تحقیقاتی:**

نام مؤسسه	نوع فعالیت	مدت همکاری	ملاحظات
فرهنگستان زبان و ادب فارسی	عضو پیوسته	۱۳۷۵	مدیر گروه ادبیات تطبیقی
مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی	نگارش و ویرایش مقاله	۱۳۶۷ تاکنون	ویرایش حدود ۸۰۰ مقاله
انتشارات سروش	ترجمه مقالات فرهنگ آثار	۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳	ترجمه حدود ۱۰۰ مقاله
مرکز ترجمه قرآن مجید به زبانهای خارجی	ترجمه و تألیف و ویرایش	۱۳۷۳ تاکنون	ترجمه قسمتی از قرآن مجید به زبان فرانسه و تألیف ۱۰ مقاله فارسی و فرانسه برای درج در ترجمان وحی و ویرایش کلیه مطالب مجله

